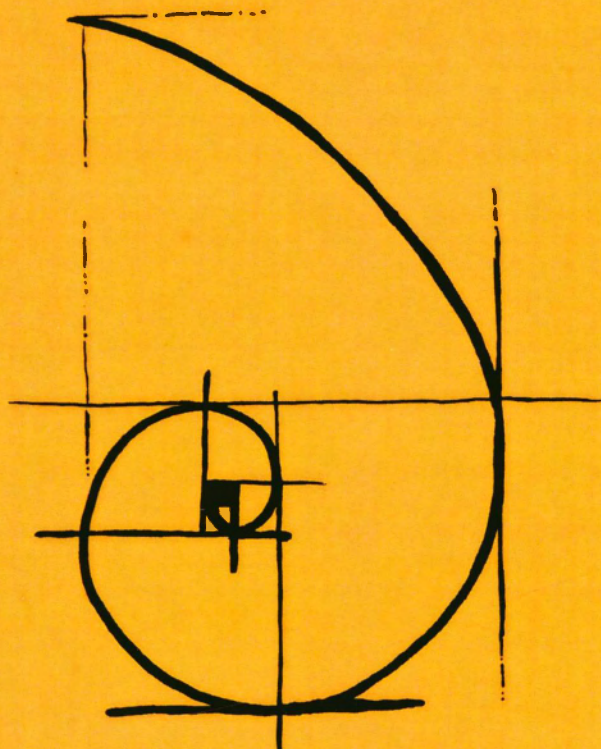


برنامه کمینه گرا



نوام چامسکی

ترجمه محمد فرخی یکتا

برنامه کمپنه‌گرا

نوام چامسکی

ترجمه محمد فرخی یکتا

چامسکی، نوام، ۱۹۲۸ - م.	سرشناسه
برنامه کمینه‌گرا/ نوام چامسکی؛ ترجمه محمد فرخی یکتا.	عنوان و نام پدیدآور
تهران: مدید ۱۳۹۹.	مشخصات نشر
۴۹۲ ص.	مشخصات ظاهری
978-622-637697-6	شابک
فیبا	وضعیت فهرست نویسی
The minimalist program, [2015].	یادداشت
عنوان اصلی:	موضوع
کمینه‌گرایی (زبان‌شناسی)	موضوع
Minimalist theory (Linguistics)	شناسه افزوده
فرخی یکتا، محمد، ۱۳۵۹ -، مترجم	رده بندی کنگره
P158/28	رده بندی دیویی
۴۱۰/۱۸	شماره کتابشناسی ملی
۶۲۶۲۴۵	

برنامه کمینه‌گرا

- ناشر: مدید
 طراحی: آتلیه گرافیک مدید
 چاپ اول: ۱۳۹۹
 چاپ و صحافی: روز
 تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
 قیمت: ۸۰۰۰۰ تومان
 شابک: ۶ - ۹۷ - ۶۳۷۶ - ۶۲۲ - ۹۷۸

نوام چامسکی

ترجمه محمد فرخی یکتا

آدرس نشر و پخش کتاب:

مرکز پخش: میدان انقلاب، خیابان کارگر
 جنوبی، خیابان مهدیزاده، پلاک ۳۴،
 واحد شش
 تلفن: ۶۶۵۶۵۵۶۹ / ۶۶۱۲۲۸۲۴



تمامی حقوق این اثر محفوظ است

www.madidpub.ir | www.madidpub.com | @madidpub

فهرست

۷.....	یادداشت مترجم
۱۳.....	دیباچه به مناسبت بیستمین سالگرد انتشار
۲۵.....	پیش‌گفتار
۳۹.....	فصل یکم: نظریهٔ اصول و پارامترها
۳۹.....	۱-۱ زمینه‌ها
۶۰.....	۱-۲ گنجینه واژگان
۶۵.....	۱-۳ نظام محاسباتی
۷۴.....	۱-۴ نظریه حاکمیت و حوزه‌های زبان
۹۵.....	فصل دوم: ملاحظات پیرامون اقتصاد اشتقاق و بازنمود
۹۶.....	۲-۱ فرضیات مقدماتی
۱۰۰.....	۲-۲ برخی ویژگی‌های تصریف فعل
۱۰۷.....	۲-۳ شرحی بر پایه اصل «کم‌کوشی»
۱۰۷.....	۲-۳-۱ کمیته‌سازی اشتقاق‌ها
۱۱۳.....	۲-۳-۲ عنصر تصریف I
۱۱۵.....	۲-۴ خلاصه: پیرامون اقتصاد اشتقاق
۱۱۷.....	۲-۵ گمانه زنی‌هایی پیرامون دستگاه مطابقه

۱۲۲	۲-۶ اقتصاد بازنمود
۱۲۳	۲-۶-۱ عمل‌گرها و متغیرها
۱۲۶	۲-۶-۲ عناصر مشروع صورت منطقی
۱۲۷	۲-۶-۳ خوانش تمام و پوچ‌واژه‌ها
۱۳۲	۲-۶-۴ پرسش‌هایی دیگر پیرامون ارتقا در صورت منطقی
۱۳۷	۲-۷ برداشت‌هایی پیرامون معماری زبان
۱۴۷	فصل سوم: یک برنامه کمینه‌گرا برای نظریهٔ زبانی
۱۴۷	۳-۱ ملاحظات عمومی
۱۵۳	۳-۲ روابط بنیادی: نظریهٔ اکس-بار
۱۷۲	۳-۳ در فرا سوی سطوح تعامل: ژ-ساخت
۱۷۸	۳-۴ در فراسوی سطوح تعامل: ر-ساخت
۱۹۰	۳-۵ گسترش برنامه کمینه‌گرا
۲۱۷	فصل چهارم: مقوله‌ها و گشتارها
۲۱۷	۴-۱ برنامه کمینه‌گرا
۲۲۵	۴-۲ دستگاه شناختی استعداد زبانی
۲۲۵	۴-۲-۱ مؤلفه محاسباتی
۲۳۸	۴-۲-۲ گنجینه واژگان
۲۴۶	۴-۳ نظریه ساخت‌گروهی در یک چارچوب کمینه‌گرا
۲۵۶	۴-۴ عملیات حرکت
۲۵۶	۴-۴-۱ حرکت و اقتصاد
۲۶۴	۴-۴-۲ فرافکندن هدف
۲۷۰	۴-۴-۳ شرط ناگزیری: بررسی چند مسأله
۲۷۲	۴-۴-۴ حرکت مشخصه
۲۸۴	۴-۴-۵ ارتقای پنهان
۲۹۱	۴-۵ خوانش‌پذیری و پیامدهای آن
۲۹۱	۴-۵-۱ انواع مشخصه‌ها

۲۹۴	۴-۵-۲ نظریه چک
۳۰۴	۴-۵-۳ پوچ‌واژه
۳۰۸	۴-۵-۴ ماهیت بند
۳۱۵	۴-۵-۵ شرط اتصال کمینه
۳۱۹	۴-۵-۶ جذب/حرکت
۳۳۸	۴-۶ حرکت و نظریه تنا
۳۴۴	۴-۷ ویژگی‌های بخش گشتاری
۳۴۴	۴-۷-۱ چرا حرکت؟
۳۴۵	۴-۷-۲ انحراف از بهترین وضع
۳۵۳	۴-۷-۳ افزودگی XP و معماری نظریه زبانی
۳۵۶	۴-۷-۴ دیگر حرکت‌های نادرست
۳۶۱	۴-۷-۵ افزوده‌ها و پوسته‌ها
۳۶۸	۴-۸ ترتیب خطی
۳۷۷	۴-۹ پوچ‌واژه‌ها و اقتصاد
۳۸۸	۴-۱۰ مقوله‌های نقشی و مشخصه‌های صوری
۳۸۹	۴-۱۰-۱ وضعیت عنصر مطابقه (Agr)
۳۹۷	۴-۱۰-۲ بازاندیشی در اصلی‌ترین مفاهیم
۴۱۳	۴-۱۰-۳ از فرضیات کمینه‌گرا چه می‌خواهیم؟
۴۲۶	۴-۱۱ جمع‌بندی
۴۴۹	منابع
۴۶۷	واژه‌نامه انگلیسی به فارسی
۴۷۷	واژه‌نامه فارسی به انگلیسی
۴۸۷	نمایه

«برنامه کمینه‌گرا» بی‌گمان اثری دوران‌ساز است. نوام چامسکی، پدیدآورندهٔ زبان‌شناسی زایا-گشتاری، در این کتاب با نگاهی تیز و تیغی بُرنده، طرح نظریهٔ زبانی را به بازبینی و پیرایش می‌سپارد. زبان‌شناسی زایا-گشتاری یا زایشی، رشته‌ای نو در مطالعهٔ ذهن و شناخت است که گرچه ریشه‌هایی کهن دارد، ولی پدیدآورنده یا احیاگر آن در قرن بیستم، نوام چامسکی بود. زبان‌شناسی زایشی از یک سو بر اندیشه‌های کهن تکیه دارد و از سویی دیگر، دستاوردهای علوم در قرن بیستم را به کار می‌گیرد تا چالش‌های کهن را در قالبی سازوار شرح و توضیح دهد: در تاریخ هزاران سالهٔ مطالعات زبانی همواره اجماع بر این بوده است که زبان کاربردی نامتناهی دارد. می‌توان بی‌شمار جمله گفت و نوشت و فهمید، ولی قانون‌ها یا قواعدی که تعریف‌کنندهٔ زبان هستند، و نیز ذهن یا مغزی که این قواعد را اجرا می‌کند چیزی متناهی و کرانه‌مند است. سوال این بود که چه طور چیزی محدود، کاربرد نامحدود دارد. این چالش تا قرن بیستم حل نشده باقی ماند تا این که به لطف کشف‌ها و پیشرفت‌های علوم نوین، ابزار ضروری برای پرداختن به این مسأله فراهم آمد و طرح و نمایی برای چستی «دانش اهل زبان» پدیدار گشت. هر انسانی، فارغ از میزان هوش، سواد، طبقهٔ اجتماعی، محیط رشد، رنگ پوست یا نژاد، صاحب توانایی زبانی است. همهٔ کودکان، زبانی را که در محیط پیرامون‌شان می‌شنوند، می‌آموزند، بدون آن که کسی به آن‌ها آموزشی بدهد، یا حتی بدون آن که خود بدانند که در حال فراگیری زبانی هستند یا آن زبانی که می‌آموزند چه نام دارد. بچه‌ها در هر جای دنیا که باشند در زمانی کم‌وبیش یکسان، بر زبان مادری خود مسلط می‌شوند. فرقی نمی‌کند کودک را در چه محیطی قرار دهید؛ او را میان قبیله‌های افریقایی رها کنید، به اقوام آسیایی بسپرد، یا در روستا یا شهر - فرقی نمی‌کند کجا - بپرورانید. کودک بی‌کوچک‌ترین زحمتی زبان یا زبان‌های محیط را یاد می‌گیرد، در حالی که اگر به جای کودک انسان، هر موجود زندهٔ دیگری بگذارید، چنین نتیجه‌ای

به دست نمی‌آید. انسان‌ها، به صرف انسان بودن، زبان می‌آموزند، و دیگر جانداران، هر قدر باهوش، و با هر قدر تلاش، به چنین مهارتی نمی‌رسند. اکنون مشکلی پیش می‌آید: از دستور دانان سنتی شنیده‌ایم که زبان‌ها چه اندازه با یکدیگر متفاوت‌اند. برخی حتی می‌گفتند هر چیزی در هر زبانی ممکن است، و گوناگونی زبان‌ها حد و مرزی نمی‌شناسد. سواحیلی با هندی، و عربی با ترکی فرق دارد، و همه این‌ها با موهاک، که زبان قبیله‌ای از سرخپوستان امریکاست، فرق دارد. کافی است به هر کتاب دستور زبان مراجعه کنید تا در این باره اطمینان پیدا کنید. ولی آخر این واقعیت، با واقعیتی که درباره «موهبت مشترک» و بچه‌ها گفتیم جور نیست. چه طور ممکن است بچه‌ها زبان‌هایی را که این همه با هم فرق دارند، و بی‌نهایت پیچیده‌اند، در زمانی بسیار کوتاه و به شیوه‌ای یکسان بیاموزند، و موهبتی مشترک این همه صورت‌های گوناگون به خود بگیرد. بر این بستر ساده و پیش پا افتاده، یک تحقیق جدی درباره انسان برساخته شد: حقیقت آن چه که کودکان می‌آموزند چیست؟ دستور نویسان به تفصیل گفته‌اند که دستور زبان هر زبان خاصی چه شکلی دارد، ولی بی‌گمان، همه ما چرا این نیست. مهم نیست که زبان‌شناس، کارش را با کدام زبان شروع کند؛ مهم این است که از یک سو، زبان -فرقی نمی‌کند کدام زبان- را به دقت توصیف نمود و از سوی دیگر، توصیفی را سراغ گرفت که با ویژگی‌های بنیادین توانایی زبانی انسان سازگار باشد، یعنی سازوکارها یا روال‌های محاسباتی، یا ابزارهای صریح و نامبهمی داشته باشد که هم از پس تولید جمله‌های بالقوه بی‌شمار برآید و هم با هر آن توصیف ممکن یا احتمالی که برای دیگر زبان‌های بشری قابل ارائه و تدوین است جور دربیاید.

زبان‌شناسی زایشی با چنین نگرش‌هایی آغاز شد و انقلابی به پا کرد. هیچ کس باور نمی‌کرد چه بسیار نادانسته‌ها درباره زبان وجود دارد. پس نخستین رکن تحقیق در زبان‌شناسی در این پرسش خلاصه می‌شود: «آن چه انسان‌ها آموخته‌اند چیست؟» به محض آن که پاسخ‌هایی درخور برای این پرسش فراهم آمد، «مشکل بچه‌ها» ایجاد شد. چگونه است که بچه‌ها این چیز عجیب و بغرنج را بی‌زحمت یاد می‌گیرند؟ اگر به راستی قواعد زبان -آن طور که در سنت نقل شده- گوناگون و پیچیده است چرا زبان‌ها یادگرفتنی هستند (آن هم به این سرعت، و بدون آن که کودک داده‌های کافی در اختیار داشته باشد). یافتن پاسخ این سوال یا رفع تنش میان این دوگانه متضاد چالش فکری و علمی بزرگی بود و برگی زرین در تاریخ زبان پژوهی را رقم زد. به قول چامسکی یافته‌های ما در این دوره بیش از تمام تاریخ مطالعات زبانی بود. زبان‌شناسان تلاش خود را صرف پالایش و پیرایش یافته‌های خود در دوره آغازین نمودند، تا مگر از میان انبوه قوانین و قواعد زبان‌ها، مجموعه‌ای از قاعده‌ها -و به بیان بهتر- تعدادی اصلی «جهانی» کشف کنند. این تلاش‌ها به ثمر نشست و نظریه «اصول و پارامترها» مطرح گردید؛ زبان‌شناسان به لطف نظریه اصول و پارامترها دریافته‌اند که گوناگونی زبان‌ها کرانه دارد، چرا عربی با ترکی فرق دارد، و وجه مشترک عربی و ترکی و فارسی و موهاک چیست. کرانه‌مندی دامنه تنوعات

زبانی البته به معنای کرانه‌مند بودن تعداد زبان‌ها یا ساخت‌های دستوری نیست. این عبارت اخیر شاید متناقض به نظر آید، پس با یک تمثیل، نکته را بیش‌تر توضیح می‌دهم. یک پردازنده رایانه‌ای را در نظر بگیرید. این پردازنده مختصات فیزیکی و پردازشی ویژه‌ای برای خود دارد، و از این جهت، هر نوع برنامه یا نرم‌افزاری را نمی‌تواند بپذیرد، ولی در عین حال، می‌توان بی‌نهایت نرم‌افزارهای گوناگون برای آن سخت‌افزار تهیه نمود. به بیان دیگر، می‌توانیم بی‌نهایت نرم‌افزار داشته باشیم، ولی نمی‌توانیم هر نرم‌افزاری داشته باشیم. در این تمثیل می‌توان سخت‌افزار را متناظر با ساختار ذهن/مغز انسان تصور کرد، و نرم‌افزار را آن روال محاسباتی یا نظام شناختی که زبان‌های بشری می‌خوانیم در نظر گرفت. البته این تمثیل را نباید چندان پیش برد زیرا در عرصه زیست‌شناسی (که بستر اصلی زبان‌شناسی است) نمی‌توان به راستی تمایز معنی‌داری میان سخت‌افزار و نرم‌افزار تعریف کرد، لیکن شاید این تمثیل بتواند نشان دهد که وقتی می‌گوییم زبان‌ها بی‌شمارند (یا می‌توانند بی‌شمار و بی‌پایان باشند) ولی حدود تنوعات‌شان محدود و کرانه‌مند است، چه منظوری داریم. نظریه اصول و پارامترها به روشنی نشان داد آن چه باید از پیش در سر‌گوبنده بومی وجود داشته باشد چیست، و نوزاد یا زبان‌آموز دقیقاً به چه اصول و چه داده‌هایی نیاز دارد تا بتواند دستگاه زبانی از پیش آماده خود را به شکل یک زبان بشری درآورد. ذهن/مغز انسان، همانند آن پردازنده رایانه‌ای، نمی‌تواند بی‌ساختار باشد و هرچیزی را بیاموزد. چیزهایی که فراگرفتنی‌اند باید نسبتی با ساختار از پیش آماده ذهن/مغز داشته باشند. پس زبان‌های دنیا خود جلوه‌هایی از یک گوهرند که همان گرایش ذاتی یا «غریزه» زبان‌آموزی است؛ «دستور جهانی» نام دیگر همین گرایش یا میل ذاتی است و شناختن‌اش موضوع یک رشته علمی (از این رو، جدل درباره بودن یا نبودن دستور جهانی موضوعیت ندارد؛ انکار دستور جهانی هم‌ارز انکار تفاوت میان آدم و سنگ و سگ است؛ پرسش، در چیستی دستور جهان است نه بودن یا نبودن‌اش). زبان‌ها، چیدمانی از پدیده‌های گوناگون هستند که هر یک در عین سادگی، در کنار دیگر پدیده‌ها، معجونی معماگونه می‌سازند. تا آن هنگام که به اصول دستور جهانی پی نبرده‌ایم، زبان‌ها را بی‌اندازه گوناگون و جدا از یکدیگر می‌بینیم، ولی وقتی آن اصول را شناختیم، زبان‌ها برای ما چهره‌ای تازه پیدا می‌کنند. از یک سو، می‌توانیم بگوییم یک چیز بیش‌تر نداریم، و آن زبان بشری است، و از سوی دیگر می‌توانیم بگوییم اصول حاکم بر زبان بشری جایی هم برای گوناگونی باز می‌گذارد، که آن را «پارامتر» می‌خوانیم. نظریه اصول و پارامترها، چگونگی فراگیری زبان را شرح داد، و این دستاوردی عظیم بود.

در علم همواره پاسخ به یک پرسش، چندین پرسش سخت‌تر تازه می‌آفریند. زبان‌شناسی هم از این قاعده برکنار نمانده است. چامسکی و بسیاری زبان‌شناسان باور داشتند که هنوز نه تنها به پایان راه، که حتی به آستانه‌های تحقیقی جدی درباره زبان نرسیده‌ایم. پاسخ به مسأله‌های متضاد «توصیف» (بسنده‌گی توصیفی) و «توضیح» (بسنده‌گی توضیحی یا تبیینی) افق‌های دور دست‌تری

را گشود. به قول چامسکی «زبان‌شناسی امروزی دوره‌ای را می‌گذراند که با فیزیک در روزگار گاليله قابل مقایسه است. اگر بخت یارمان باشد، بهره‌ای که از این همه پژوهش‌ها می‌بریم، شاید فقط چند پرسش درست باشد. پاسخ‌ها هنوز در راه‌اند». با گذشت زمان، مسأله بر مسأله افزوده شده است. امروزه یکی از پرسش‌های زبان‌شناسان این است که چرا دستگاه‌های محاسباتی -یا همان دستورهای زبان، در معنای نو- که هم از پس چالش تولید نامبهم بالقوه بی‌نهایت بر می‌آید و هم از پس معمای تنوع زبانی و فراگیری زبان، ویژگی‌های نظام‌های فیزیکی طبیعی را از خود نشان می‌دهند. سیمای امروزی زبان‌شناسی نظری -یعنی برنامه کمینه‌گرا- را می‌توان به این معنا هم گاليله‌ای خواند: چرا در میان اصول دستور جهانی و چگونگی عمل آن‌ها، رگه‌هایی از تقارن، اقتصاد، سادگی، نا هم‌پوشی، ... به چشم می‌خورد؟ آیا می‌توان با تکیه بر این چیزها -که بر اساس فهم کنونی بشر- متعلق به دنیای فیزیک هستند، اصول نظریه زبانی را نتیجه گرفت؟ آیا دستور زبان، از قوانین طبیعی جهان فیزیکی پیروی می‌کند؟ اگر دستور زبان و همه دانسته‌های پیشین خود درباره زبان را بر این اساس بازبینی کنیم، آیا می‌توانیم پوشش و ژرفای نظریه‌ها را گسترش دهیم، و دوشادوش توصیف واقعیات زبان، چگونگی فراگیری زبان را شایسته‌تر توضیح دهیم؟ آیا قوانین طبیعی فیزیک نقشی در تکامل زیست‌شناختی استعداد زبانی انسان بازی کرده‌اند؟ این چارچوب کلی برنامه کمینه‌گراست. پس یک «برنامه» تحقیقاتی پیش رو داریم. برنامه‌ای برای بازاندیشی در هرآنچه پیش از این بدیهی انگاشته بودیم. این برنامه، به قول چامسکی، چیزی جز علم طبیعی نیست.

چامسکی، در برنامه کمینه‌گرا، قدم در راهی نو می‌گذارد: «کمینه‌گرایی»، یک نظریه نیست، بلکه برنامه‌ایست که می‌تواند بستر و زمینه طرح نظریه‌های گوناگون درباره چستی زبان و چگونگی فراگیری زبان (دستور جهانی) باشد. او قدم به قدم، همه مفاهیم و ابزارها و برهان‌ها با نگاه کمینه‌گرایی -که چیزی جز نگاه گاليله‌ای به طبیعت نیست- واریسی می‌کند و دلیرانه، بدیهی‌ترین و پذیرفته شده‌ترین انگاره‌های زبان‌شناسی را -که حتی در مواردی، از طرح‌های ابداعی خود وی بوده‌اند- به پرسش می‌گیرد و هر جزئی از نظریه را در ترازوی کمینه‌گرایی می‌گذارد. چامسکی در «برنامه کمینه‌گرا» دو نوع کمینه‌گرایی را دنبال می‌کند: یکی کمینه‌گرایی روش‌شناختی است و دیگری «کمینه‌گرایی جوهری». کمینه‌گرایی روش‌شناختی، در حقیقت چیز جدیدی نیست. مبتکر این نگاه، حکیم قرن دوازدهمی، ویلیام اوکام، است، که اصطلاح «تیغ اوکام» به او منسوب است. کمینه‌گرایی روش‌شناختی همواره در نظریه پردازی زبانشناسی زایشی -و البته در همه علوم طبیعی- جریان داشته است: «هیچ پژوهش‌گری نباید آن چه را که در تجربه جایگاهی ندارد، به نظریه خود راه دهد». اقتصاد و کمینگی نظریه‌ها، و بنیان مفهومی محکم برای هر ابزار یا مفهوم کلیدی که در نظریه‌ها ظاهر می‌شود (ضرورت مفهومی) از جمله اقتضات کمینه‌گرایی روش‌شناختی است. این معنا کم‌وبیش از آغاز علم ورزی در همه رشته‌ها و

از جمله در زبان‌شناسی راهنمای کار بوده است و بدین جهت مفهوم چندان تازه‌ای نیست. اما «کمینه‌گرایی جوهری» جنبه به راستی تازه برنامه کمینه‌گراست، یعنی همین گمان که شاید زبان بشری، فارغ از نظریه‌هایی که برای توصیف و تبیین آن ارائه می‌شود، ویژگی‌هایی از قبیل تقارن، اقتصاد، کم‌کوشی، نا هم‌پوشی و ... داشته باشد. برنامه کمینه‌گرا مجاهده‌ایست در جهت سنجش ابعاد پنهان و آشکار این گمان. گاه به چیزهایی که چنین شرایطی دارند، «دستگاه کامل» می‌گویند. جذابیتی که کمینه‌گرایی به زبان‌شناسی زایشی می‌دهد این است که دستگاه‌های کامل هرگز در دنیای زیست‌شناسی دیده نشده‌اند (یا زیست‌شناسی آن‌ها را ندیده است)، و اگر کمینه‌گرایی زبانی به توفیق‌هایی - هرچند جزئی - نائل آید، دریچه‌ای نو به سوی درکی تازه از طبیعت، زیست‌شناسی، تکامل، و سرشت انسان گشوده خواهد شد.

تاریخ زبان‌شناسی زایشی، و تفسیرهای شارحان از این رشته پژوهشی هر چه باشد، چامسکی حکایت خودش را دارد: «بی‌گمان امروزه نمی‌توان این موضع را جدی پنداشت که چنین دستاورد انسانی پیچیده‌ای حاصل چند ماه (یا چند سال) تجربه محیطی باشد، نه ثمره میلیون‌ها سال تکامل و نه برخاسته از اصول سازمان یافتگی عصبی مغز، که خود شاید ریشه‌ای بس ژرف در قوانین فیزیک داشته باشد.» (جنبه‌های نظریه نحو، ص ۵۹). دور از واقعیت نیست اگر بگوییم چامسکی در نخستین نوشتارهای خود، دورنمایی از آینده را ترسیم کرده بود، و زبان‌شناسی، تا امروز، همان منزل‌ها را پیموده است. کتاب برنامه کمینه‌گرا نیز نقشه راه آینده است، و این امید را بی‌پرده پوشی اعلام می‌کند.

و توضیحی درباره این ترجمه؛ «برنامه کمینه‌گرا» نخستین اثر کاملاً فنی کلاسیک است که در چارچوب کمینه‌گرایی به فارسی ترجمه می‌شود. متن اصلی، متشکل از چهار مقاله است که به ترتیب، فصل‌های چهارگانه کتاب را تشکیل می‌دهند؛ چامسکی مقاله‌های اول و سوم را با همراهی هاوارد لسنیک تحریر نموده است. فصل نخست، نظریه اصول و پارامترها را شرح می‌دهد. چنان که گفته شد، نظریه اصول و پارامترها، صرفاً سکویی است برای آغاز بحث کمینه‌گرا. آثار چندی در زبان فارسی انتشار یافته است که نظریه اصول و پارامترها را معرفی می‌کند. من با عنایت به وجود این منابع هرچند اندک، اما خوب، و نیز به منظور کاستن از حجم نهایی ترجمه، فصل نخست را با اجازه چامسکی خلاصه نموده‌ام. مفاهیم کمینه‌گرا، از فصل دوم وارد بحث می‌شوند و بنابراین، تا آخر کتاب، هیچ خلاصه‌سازی دیگری روی نداده است. بی‌گمان، شرح نوشتن بر این کتاب یا حتی معرفی کوتاه آن، بیرون از مجال وقت و توان فهم من است و شاید این کار خود نیازمند نگارش رساله‌ها یا کتاب‌های وزین دیگری باشد. کوشیده‌ام ترجمه‌ای روان و فهمیدنی به خوانندگان تقدیم کنم، تا انحصار و الزام «انگلیسی‌دانستن» را تا حدی بشکنم تا مبادا کمبودهای طبعاً و مسلماً موجود، باعث محروم ماندن فارسی‌زبانان و زبان‌پژوهان از گوارایی سرچشمه‌ها بشود (دلایل شخصی به‌کنار!). دشواری متن و اصطلاحات

کمینه‌گرایی — که برخی برای نخستین بار به فارسی معرفی یا «گفته» می‌شوند — کار را بر من بسیار سخت نموده است. به این واقعیت نیز معترف‌ام که حاصل ترجمه من نیز همچون متن اصلی بسیار دشوار است، درست همان گونه که چیره شدن بر معانی و برهان‌های زبان‌شناسی کاری زمان‌بر و به‌راستی پرچالش است؛ کوشش من این بوده است که دست‌کم شیوه ترجمه من، در عین وفاداری به متن اصلی، بر گرانی متن چیزی نیافزاید. با این همه، نقد و نظر، یا گله و سرزنش صاحب‌نظران را به دیده منت می‌پذیرم.

محمد فرخی یکتا

تابستان ۱۳۹۹

دیباچه به مناسبت بیستمین سالگرد انتشار

چنان که در پیش‌گفتار ویراست یکم اشاره گشت، این نوشتار برگرفته از تحقیقات سال‌های پایانی دهه ۱۹۸۰ تا آغازین سال‌های دهه ۱۹۹۰ است.

بازشناختن این نکته مهم است که برنامه کمینه‌گرا^۱، از هنگام نشر نخستین رساله در دهه ۱۹۹۰ تا کنون، یک برنامه بوده است و نه یک نظریه؛ این واقعیت تا هم‌اینک نیز به درستی فهم نشده است. برنامه کمینه‌گرا دنباله ناگسسته همان پژوهش‌هایی است که دستور زایشی^۲ را پی نهادند و سابقه‌شان به دهه ۱۹۵۰ باز می‌گردد؛ این پژوهش‌ها جلودار آن رویکردی بودند که بعدها زبان‌شناسی زیستی^۳ خوانده شد.

از همان نخستین روزها، یکی از جدی‌ترین مساله‌ها این بود که چگونه می‌توان مفهوم «ساده‌ترین دستور»^۴ را روشن‌تر بیان کرد و نیز این که چه‌طور می‌توان از میان چندین دستور یک زبان، ساده‌ترین را برگزید. [۱] دلیل اصلی این تمرکز همان است که در علوم طبیعی سراغ داریم. از روزگار گاليله تا علوم امروزی، همواره آن معیاری که شخص وی درافکنده بود، شاخص و راهنمای علم‌ورزی بوده است. گاليله می‌گفت طبیعت ساده است و کار دانش‌پژوه آشکارکردن همین سادگی است. دیرگایست که بر ما روشن گشته که کاوش سادگی پیوند تنگاتنگی دارد با کاوش برای فهم و توضیح طبیعت. پژوهش‌های گرانقدر نلسون گودمن^۵ در میانه قرن بیستم روشنی‌بخش همین گزاره است. اینشتین نیز در همان سال‌ها عین این نکته را به سبک و سیاق خاص خود شرح می‌دهد:

«بارها و بارها رخ داده که اشتیاق کشف و فهم انسان را مجاب نماید که درک خردمدارانه جهان عینیت فقط با تفکر ناب شدنی است، بی آن که پایه‌ای تجربی برای آن درک جسته آمده

1. minimalist program
2. generative grammar
3. biolinguistics
4. simplest grammar
5. Nelson Goodman

باشد به کوتاه سخن، کار از متافیزیک بر می‌آید. من بر این باورم که یک‌یکِ نظریه پردازان حقیقی، عالمان تربیت‌یافته متافیزیک‌اند، حتی آنان که خویش را ناب‌ترین «اثبات‌باوران»^۱ می‌انگارند. عالمان متافیزیک آن چه را در منطق ساده است در واقعیت نیز حقیقت می‌شمارند. متافیزیک‌دان تربیت‌یافته بر این باور است که نه هر ساده منطقی را می‌توان در کالبد واقعیت‌های تجربه‌پذیر پیدا کرد، بلکه، «ادراک» تجربه‌های حسی، سراسر، حاصل یک نظام مفهومی مبتنی بر پیش‌انگاره‌های پس ساده است. شکاکان خواهند گفت این کار تنها از «معجزه» ساخته است. آری چنین است، لیک این معجزه را، تا شگفت‌انگیزترین کرانه‌ها، و با یاری پیشرفت علم، باور کرده‌ایم» (اینشتین ۱۹۵۰، ۱۳).

در پیش‌گفتار سال ۹۵ گفته شد که ما از سادگی دو تصور داریم و هر دو از سرآغاز دستور زایشی مورد توجه بوده است: یکی همان سادگی است که اینشتین بدان اشاره داشت و نلسون گودمن در پی جلا و پرداختش بود؛ این معنای سادگی کلید همه پژوهش‌های خردمدارانه علمی است؛ دیگری، نقشی بود که روال ارزیابی برعهده داشت: روال ارزیابی^۲ یک ابزار درون‌نظریه‌ای^۳ دستور زایشی است که دستور بهینه^۴ را از میان داده‌های متعددی برمی‌گزیند که فرمت یا قالب‌شان را دستور جهانی^۵ تعیین می‌کند. نوشتگان نوین در زبان‌شناسی به دستور جهانی نام دیگری می‌دهند: نظریه‌ای پیرامون یک موهبت زیست‌شناختی^۶ که به ما توانایی زبانی داده است. در عمل، آن روال ارزیابی، خود یک ابزار انتزاعی برای فراگیری زبان^۷ است - لیکن به دلایلی که در همان هنگام نیز آشکار بود، این ابزار نمی‌توانست، بدان صورت، شدنی باشد.

همگام با شکل‌گیری چارچوب مطالعاتی زبان‌شناسی زیستی، یک مسأله ویژه‌تر نیز پدیدار شد: بغرنجی دستور جهانی مانعی بود بر سر راه کاوش در چند و چون تکامل زیست‌شناختی استعداد زبانی. [۲] این نیز دلیل قانع‌کننده دیگری شد که دستور جهانی را به ساده‌ترین شیوه ممکن صورت‌بندی نماییم و از هر اصل یا ساختار تقریرشده^۸، هر نوع زوائد هم‌پوشان^۹، و هر نوع پیچیدگی دیگر تا حد امکان دوری‌گزینیم. برنامه کمینه‌گرا نسخه کنونی همین کاوش در چارچوب کلی‌تر زبان‌شناسی زایشی است.

برنامه کمینه‌گرا دنباله طبیعی انگاره اصول و پارامترها^{۱۰} است که در اوایل دهه ۱۹۸۰ ارائه

1. positivist
2. evaluation procedure
3. theory-internal
4. optimal grammar
5. Universal Grammar (UG)
6. biological endowment
7. language acquisition device (LAD)
8. stipulation
9. redundancy
10. principles and parameters (P&P)

گشت. انگاره اصول و پارامترها بر گرفتاری بنیادین مدل‌های پیشین غلبه کرده بود، یعنی توانسته بود نیاز به روال ارزیابی را برطرف سازد. با این گام، فقط مفهوم نخست «سادگی» بر جای ماند و چالش کمینه‌سازی دستور جهانی با مسأله پیدایش زبان گره خورد. بحث پیدایش زبان از سال‌های ۱۹۷۰ توجه پژوهندگان را به طرز جدی به خود معطوف می‌نمود، ولی پیشرفت چندانی نیز حاصل نمی‌شد. [۳]

پیگیری انگاره اصول و پارامترها ثمرات فراوانی به بار آورد چرا که شواهد تجربی بس گسترده‌ای از رده‌های متنوع زبان‌ها مورد توجه قرار گرفت و تحلیل‌ها ژرفایی بسیار بیش‌تر از گذشته پیدا کرد؛ جریان تازه‌ای هم در روان‌شناسی زبان، زبان‌شناسی تاریخی و تطبیقی، و دیگر شاخه‌ها به راه افتاد؛ و راه بر تحقیقات نظری و تجربی نوآورانه و بینش‌دهنده گشوده شد (از جمله نگاه کنید به بیکر ۲۰۰۳، لانگوباردی ۲۰۰۳، کین ۲۰۱۳).

پیش‌گفتار سال ۹۵ به «مشکلی در علوم زیست‌شناختی» اشاره می‌کرد «که در همین زمان نیز به هیچ روی اندک نیست: چگونه امکان دارد چیزی مانند زبان بشری در چنین ذهن/مغزی تحقق یابد...؟» بی‌گمان با مسأله‌ای بسیار برجسته روبه‌رو هستیم. پرداختن جدی به مسأله مذکور مرهون دو امر است. نخست آن که بهترین نظریه ممکن دربارهٔ فنوتیپ یا *نرخ‌مانه*^۱ تدوین گردد - به دیگر سخن، معلوم شود استعداد زبانی انسان چگونه تکامل یافته است. ولی پیش از این باید سراغی از رضایت‌بخش‌ترین نسخه دستور جهانی بگیریم. این رابطه همانند است با کار آن زیست‌شناس که درباره تکامل دستگاه بینایی پژوهش می‌کند؛ مسلم است که مجاهده او ممکن نخواهد بود مگر آن که پیش از هر چیز، یک نظریه - یا ترجیحا، بهترین نظریه ممکن - درباره طرز کار چشم در اختیار باشد. این عبارت کم و بیش بدیهی است: هم باید دانست که خود زبان چیست و هم به امر دوم باید پرداخت، یعنی همه شواهد تجربی درباره منشأ و خاستگاه توانایی زبانی را بررسی کرد.

شواهد گرچه اندک‌اند اما ناچیز هم نیستند. درباره خاستگاه زبان دو فرضیه هست (و می‌توان دلیل آورد که فراتر از این دو فرضیه هم نمی‌تواند باشد [۴]): فرضیه نخست و مطمئن‌تر که بر شواهد شایانی تکیه دارد این است که توانایی زبانی انسان از هنگام کوچ اجداد ما از آفریقا، در حدود پنجاه هزار تا هشتاد هزار سال پیش، تا کنون دستخوش هیچ تکاملی نبوده است، یا اگر بوده تغییراتی بسیار خرد روی داده. بر اساس فرضیه دوم، و با اطمینان نسبتا بالا، می‌توان گمان برد که استعداد زبانی پیش از دوره زمانی مورد اشاره در فرضیه نخست اصلا وجود نداشته است (تترسال ۲۰۱۲). در این صورت استعداد زبانی پیدایش آنی داشته (آنی در قیاس با درازای تاریخ‌های تکاملی) و بنابراین ناگزیر است که چیزی بس ساده باشد به طرزیکه بیش‌تر

ویژگی‌هایش به قوانین طبیعی و اقتضائات نامربوط به زبان باز گردد. آشکار است که زبان نوعی دستگاه محاسباتی است، پس آن قانون‌های طبیعی که دست‌اندر کار پیدایش توانایی زبانی بوده، ناگزیر، باید دربردارنده تعدادی (یا محدود به تعدادی) اصول یا ابزارهای محاسباتی کارآمد باشد. با این ملاحظات، که مستقل از نظریه پردازی زبان شناسانه‌اند، می‌توان گمان برد که برنامه کمینه‌گرا راه درستی را می‌پیماید.

آری؛ برنامه کمینه‌گرا دنباله و تداوم پژوهش‌های قدیمی‌تر است، ولی درجای خویش، یک رویکرد یا برنامه تحقیقاتی نو را سامان می‌دهد؛ «رویکرد به دستور جهانی از پایین»^۱ لقبی درخور است که گهگاه به برنامه کمینه‌گرا می‌دهند. با پیگیری این برنامه، آن راه حل «کامل» را می‌جوئیم که زبان برای جور شدن با دستگاه‌های ذهنی/مغزی احاطه کننده خویش به کار می‌برد. در گام بعدی باید پدیده‌های متنوع و بغرنج مشهود در زبان‌های واقعی را به گونه‌ای شرح و توضیح داد که با محتوای آن راه حل «کامل» سازگار باشد. یادآوری کنم که مراد من از لفظ زبان، د-زبان^۲ است؛ یا همان چیزی که در مطالعات پیشین دستور^۳ خوانده می‌شد؛ این اصطلاح پر ابهام چندین کاربرد دارد، ولی معنای مورد نظر من تنها یکی از آن‌هاست. [۵]

اصل پایه^۴ توانایی زبانی این است که «هر زبانی آرایه‌های نامتناهی عبارت‌های ساختارمند پایگانی^۵ تولید کند به طوری که هر یک از این عبارت‌ها قابل تحویل به دو سطح تعامل مفهومی-نیتی^۶ و حسی-حرکتی^۷ باشد.» محصول سطح تعامل اولی چیزی شبیه یا برابر با «زبان فکر»^۸ است. و محصول سطح تعامل دومی، [بیان آن آرایه‌هاست، ولی] وابستگی به یک کانال بیانی خاص ندارد، هرچند محتمل است ترجیحاتی وجود داشته باشد.^۹ آن شرایط یا ویژگی‌های بیرونی که زبان (به موجب اصل پایه) باید با آن‌ها جور باشد همین محصولات سطوح تعامل هستند. در این جور شدن، قید و شرط‌های سختی هست که در ادامه بدان می‌پردازم. حال اگر استعداد زبانی یک پدیده «کامل» باشد، دستور جهانی لاجرم به ساده‌ترین عملیات محاسباتی

1. approaching UG from below

2. I-language

3. grammar

4. basic principle

5. infinite array of hierarchically structured expressions

6. conceptual-intentional

7. sensory-motor

8. language of thought

۹. تحقیقات نشان داده است کارکرد درونی نظام محاسباتی زبان وابسته به این نیست که محصول خروجی به شکل صوت بیان شود یا به شکل علایم دست و چهره (مانند زبان‌های اشاره) یا نشانه‌های لمسی (مانند بریل). واکنش مغز و پردازش‌های محاسباتی در همه این حالت‌ها یکسان است. از این مشاهده می‌توان نتیجه گرفت که توانایی زبان در ژرفای خویش مستقل از اصوات یا نشانه‌های بصری یا نمادهای لمسی است؛ به دیگر سخن، مستقل از کانال بیانی است. -م

ممکن که توانا به جور شدن با شرایط بیرونی (سطوح تعامل) باشد فروکاسته می‌شود؛ عملیاتی با ویژگی محاسبه کمینه^۱، که لزوماً منحصر به مساله‌های زبانی نیست. فرضیه کمینه‌گرایی قوی^۲ بر این است که استعداد زبانی در این معنا یک نظام کامل^۳ است.

فرضیه کمینه‌گرایی قوی صورت‌بندی دقیقی ندارد. محاسبه کمینه را به صورت‌های گوناگون می‌توان تعریف کرد ولی دربارهٔ برخی ویژگی‌ها اتفاق نظر هست؛ تکیه بر همین اندک نیز بسیار پر فایده بوده و زمینه‌ساز پژوهش‌های گوناگونی شده است. تعریف «ادغام» که نقش کمینه‌ترین عملیات محاسباتی را ایفا می‌کند یکی از دستاوردهای برنامه کمینه‌گراست. [۶] فرضیه کمینه‌گرایی قوی از یک سو با اصول راهنمای علوم طبیعی می‌خواند و از سوی دیگر، با زمینه‌های تکاملی جور در می‌آید؛ با این دلایل می‌توان به درستی‌اش گمان برد. و صد البته که درستی فرضیه کمینه‌گرایی قوی را باید بر حسب پیامدهای تجربی این فرضیه ارزیابی کرد.

وقتی نخستین ویراست «برنامه کمینه‌گرا» منتشر شد، فرضیه کمینه‌گرایی قوی چنان دست‌نیافتنی به چشم می‌آمد که جایی برای طرح جدی‌اش نبود. از آن سال‌ها تا کنون، به گمان من، شک و تردیدها بسیار کمتر شده است. نتایج به دست آمده از پژوهش‌ها درستی مسیر این برنامه را با تکیه بر شواهد محکم تأیید نموده است.

یکی از ویژگی‌های عجیب زبان‌های طبیعی پدیده «جابه‌جایی» است: گروه‌های دستوری می‌توانند در دو جای جمله درک شوند؛ یک بار در جایی که تلفظ می‌شوند و یک بار در جایی دیگر. یک نمونه خیلی ساده می‌آورم: در جمله «جان کدام کتاب را خواند؟»^۴ خوانش معنایی چیزی است شبیه این عبارت منطقی: «به ازای کدام x [یک کتاب است]، جان کتاب x را خواند»؛ گروه «کدام کتاب» در دو جا فهمیده می‌شود؛ یکی در جایگاه [سور که مشرف بر کل گزاره است] و دیگری در جایگاه مفعول فعل «خواند».^۵ این ویژگی را در همه نوع ساخت و عبارتی می‌بینیم. «جابه‌جایی» همواره یک نقص عجیب در معماری زبان به نظر می‌آمد^۶ - من به‌ویژه این گونه تصور می‌کردم. سال‌ها پرسش ما این بود که چرا زبان‌ها در بسیاری از

1. minimal computation
2. Strong Minimalist Thesis (SMT)
3. perfect system
4. Which book did John read?

۵. در زبان انگلیسی گروه «which book» یک بار در جایگاه آغازین شنیده و درک می‌شود و یک بار در جایگاه مفعول فعل «read» که در این جایگاه شنیده نمی‌شود. در فارسی وضعیت تا حدودی متفاوت است. - م

۶ «جابه‌جایی» در نگاه نخست می‌تواند یک نقص عجیب به حساب آید؛ چرا واژه یا عبارتی در یک جایی معنی بدهد و در جای دیگری تلفظ شود؛ یا یک واژه واحد در چند جای مستتر متفاوت در جمله معنی دهد ولی دیده یا شنیده نشود؟ افزون بر این‌ها، دستگاه محاسباتی زبان ناگزیر است رابطه این مصداق‌های واحد جدا از هم را نگهداری و ردیابی کند. اگر مهندسی بخواهد یک نظام محاسباتی برای پردازش یک دسته نشانه قراردادی اختراع کند شاید هرگز چنین ویژگی عجیبی را - که در زبان‌های طبیعی یافت می‌شود- به ماشین خود راه ندهد. - م

ساخت‌های دستوری به چنین ابزاری دست می‌برند؟ فایدهٔ فرضیه کمینه‌گرای قوی این بود که به ما فهماند خوانش چندبارهٔ یک عبارت (در قالب «نظریهٔ روگرفتی حرکت»^۱) ساده‌ترین حالت ممکن است. اگر نظریهٔ ما دربارهٔ زبان طبیعی چنین ویژگی‌ای نداشته باشد، باید با افزودن یک عبارت زائد به نظریه، «جابه‌جایی» را منع کنیم و از طرف دیگر، ابزاری‌های بیش‌تری طراحی کنیم که اثرات این پدیده را برای ما تولید کند؛ فرضیه کمینه‌گرای قوی این اثرات را «رایگان» در اختیار می‌گذارد در حالی که هر گزینه دیگری بار اثبات تجربی را سنگین‌تر می‌کند. این کشف بزرگی است، که خیلی دیر حاصل آمد، به درستی شناخته نشد، و پیامدهایش درک نگردید.

فرضیه کمینه‌گرای قوی یک پیامد آنی دارد: ساختارهای زبانی برای خوانش در سطح تعامل مفهومی-نیتی مناسب‌اند، نه برای خوانش در سطح تعامل حسی-حرکتی که همهٔ روگرفت‌ها به جز «روترین» را حذف می‌کند (این کار قید و شرط‌های جالبی دارد که مؤید همین نتیجه است). این هم خود حاصل محاسبه کمینه است که باعث می‌شود در برون‌داد یا تظاهر بیرونی، هم محاسبه و هم بیان به حداقل برسد. در نتیجه، هر جمله‌ای که می‌شنویم موضع‌های تهی^۲ دارد که کار را برای تقطیع^۳ و ادراک دشوار می‌کند (مشکل تهی پُرکن^۴ در تشخیص صدا و پردازش رایانشی زبان همین است). پس شاهد محکمی داریم بر این که در معماری زبان بشری، دو سطح تعامل نامتقارن هستند؛ سطح مفهومی-نیتی ممتاز و اصلی است، در حالی که برون‌داد یا تظاهر بیرونی زبان فرع تلقی می‌شود (کانال بیانی‌اش فرقی نمی‌کند) و حتی ممکن است اصلاً به بیان در نیاید (مانند وقتی که در اندیشه با خود سخن می‌گوییم). اگر این برداشت درست باشد، همهٔ کاربردهای بیرونی زبان، مانند ارتباط با دیگران، تبدیل می‌شود به جنبه‌ای حاشیه‌ای، و نامربوط به ساختار و تکامل استعداد زبانی؛ نتیجه‌ای بر خلاف قرائت رایج.

گواهی‌ها بر این نتیجه بسیار انبوه‌اند و من نیز هیچ شاهد مخالفی سراغ ندارم. یکی دیگر از ویژگی‌های شگفت‌انگیز زبان ساخت-وابستگی^۵ است. از دهه ۱۹۵۰ تا کنون، این ویژگی جهانی زبان همواره معمایی سر به مهر بوده است. کمی توضیح می‌دهم: این دو جمله ساده انگلیسی را در نظر بگیرید:

intuitively, eagles that fly swim.

can eagles that fly swim?

در جمله دوم، واژه «can» که در آغاز عبارت پرسشی است با نزدیک‌ترین فعل یعنی «fly»

1. copy theory of movement
2. gap
3. parsing
4. filler-gap
5. structure-dependency

مرتبط نیست، بلکه از فعل «swim» پرسش می‌کند که در فاصله خطی دورتر قرار دارد؟ این پدیده در همه ساخت‌های دستوری مشابه در همه زبان‌ها یافت می‌شود،^۱ و بچه‌ها نیز نشان داده‌اند که این قانون را می‌دانند و حتی خردسال‌ترین بچه‌هایی که قابل آزمایش بوده‌اند در این آزمون خطا نکرده‌اند (کرین و ناکایاما ۱۹۸۷). اگر بگوییم کودکان این واقعیت زبانی را از جایی آموخته‌اند، سخن‌مان اگر باورنکردنی نباشد، باورش بس دشوار خواهد بود. [۷] معمای نهفته در این جمله‌ها این است که راه حلِ مردود جهانی^۲، یعنی دستورالعملی که به ترتیب خطی واژه‌ها توجه می‌کند، در حقیقت دستورالعمل محاسباتی آسان‌تری است ولی راه حل مقبول جهانی^۳، به فاصله ساختاری^۴ توجه می‌کند، نه فاصله خطی. جز این نمی‌توان گفت که ترتیب خطی مفهومی غیرقابل استفاده در فرایند فراگیری د-زبان است، به رغم آن که همه داده‌های موجود صورت خطی دارند. به نظر می‌آید دستگاه درونی ما که ثابت زیست شناختی است، از فرضیه کمینه‌گرایی قوی پیروی می‌کند و بنابراین، ترتیب خطی را فدای فاصله ساختاری می‌کند.

گویی ترتیب خطی و دیگر چیدمان‌های ظاهری زبان بازتاب شیوه برون‌دهی نظام‌های حسی-حرکتی‌اند و هیچ وابستگی خاصی به بطن نظام زبان ندارند (هر چند اثرات ثانویه خود را به جا می‌گذارند). این برآورد با شواهد موجود درباره خاستگاه زبان جور است. دستگاه‌های حسی-حرکتی دیرزمانی پیش از پیدایش زبان وجود داشته‌اند و از آن پس نیز نشانی از اصلاح و تغییر در آن‌ها دیده نشده است (جای شگفتی هم نیست زیرا از هنگام پیدایش زبان تا خروج هوموساپین از افریقا زمان درازی نگذشته بود).

آشناترین واقعیت درباره زبان‌های دنیا بغرنجی و تنوع‌شان است که این هم بیش‌تر به تظاهر بیرونی زبان مربوط است (حتی ممکن است گوناگونی زبان‌ها یکسره به تظاهر بیرونی مربوط باشد؛ تظاهر بیرونی شامل سرشت قراردادی واژگان -یا ویژگی سوسوری^۵- هم می‌شود). در زبان‌آموزی مسأله اصلی چیره شدن بر شیوه بیان ظاهری زبان است، وگرنه اصول معناشناسی عملاً یادگرفتنی نیستند، به‌جز در چند مورد سطحی. بخش اعظم اصول خوانش معنایی را دستور

۱. با اندکی تفاوت، این جمله فارسی را بنگرید: «از روی غریزه، عقابی که پرواز می‌کند شنا هم می‌کند» و نیز این جمله را: «آیا عقابی که پرواز می‌کند شنا هم می‌کند؟» همان پرسش شگفت انگیز -که شاید چنان بدیهی پنداشته شود که شایسته طرح و پاسخ ندانیم‌اش- در فارسی هم قابل پرسیدن است: چرا «آیا» یا «شنا کردن» مرتبط است، یعنی چرا در جمله مذکور درباره «شنا کردن» سوال می‌شود، نه درباره «پرواز کردن»، و این در حالی است که «پرواز کردن» به «آیا» نزدیک‌تر است، یعنی فاصله خطی کوتاه‌تری دارد. این دانش «بدیهی» را خردسال‌ترین کودکان هم دارند؛ می‌خواهیم بدانیم این دانش را از کجا آورده‌اند؟ -م

2. universally rejected

3. universally adopted

4. structural distance

5. Saussuren arbitrariness

جهانی تعیین می‌کند همان طور که بخش اعظم -یا شاید کل- عملیات نحوی‌ای که سازه‌های قابل تحویل به سطح تعامل مفهومی-تیتی را می‌سازند در دستور جهانی تعیین می‌گردند. یک فرضیهٔ محتمل درباره خاستگاه و تکامل زبان این است که در زمانی نه چندان دور، مغز در اثر یک جهش ژنی بسیار جزئی دچار یک بازآرایی در سازماندهی خود شده باشد که در پی آن، توانایی اجرای ساده‌ترین عملیات محاسباتی که پیش‌نیاز «اصل پایه» است به دست آمده. این بازآرایی ممکن است شامل برقراری دسترسی به برخی ساختارهای مفهومی^۱ از پیش موجود نیز بوده باشد؛ [۸] «زبان فکر» محصول همین رویداد است. این دستگاه در کوتاه زمانی پدیدار گشته، بنابراین در معرض فشار انتخاب طبیعی نبوده است، در نتیجه، باید ساختاری بهینه^۲ داشته و تابع قوانین طبیعی باشد (به‌ویژه در مورد محاسبه کمینه باید چنین بوده باشد). شکل‌های هندسی دانه‌های برف نمونه‌ای از ساختارهای بهینهٔ منتج از قوانین طبیعی است. آن گاه که دستگاه محاسباتی زبان پدیدار گشت، باید به یک کانال بیانی خارجی هم متصل شده باشد؛ ولی این کار خود یک مسألهٔ شناختی دشوار است چرا که سرشت درون‌داد این دستگاه به برون‌دادها نمی‌خورد (به‌جز برخی انطباق‌های جزئی بعدی). زبان‌های دنیا راه حل‌های متنوع همین مسأله‌اند که، از روی طبع، نقش حوادث و تصادفات تاریخی را برجسته دارند. بی‌گمان، تظاهر بیرونی زبان نیز پایبند قیود و محدودیت‌های فراوانی هست -اصول ساخت‌واژه^۳، واج‌شناسی^۴، آهنگ^۵، و بسیار قید و بندهای دیگر وجود دارد که شیوه تظاهر بیرونی را دگرگون می‌کند- ولی نقش تکامل در پیدایش این شرایط باید بس ناچیز بوده باشد.

این شمایل کلی همسو است با دانسته‌های دیگر ما درباره زبان. پرسش مهم پیش روی ما این است که فرضیه کمینه‌گرایی قوی تا کدامین کرانه‌ها خواهد توانست پدیده‌های زبانی را شرح و توضیح دهد. به باور من، پیشرفت‌های شایانی به سوی این هدف رخ داده، و به دستاوردهای چشمگیری نیز رسیده‌ایم که شمه‌ای از آن را در سطرهای بالا نام بردم. [۹] بی‌نیاز از این گفته نیز هستیم که قلمروهای بس پهن‌آوری را باید بپیماییم تا تیررس فرضیه کمینه‌گرا به درستی فهمیده شود. چشم اندازه‌ها بس شورانگیزند و چالش‌ها در پیش.

-
1. conceptual structures
 2. optimal form
 3. morphology
 4. phonology
 5. prosody

پی‌نوشت‌ها

۱. نگاه کنید به چامسکی (۱۹۵۱) و سایر آثاری که در سال‌های ۱۹۵۰ و پس از آن منتشر شد.
۲. اغلب *تکامل زبان* را با *تطور زبان‌ها* اشتباه می‌گیرند؛ زبان‌ها تغییر می‌کنند ولی دستخوش تکامل نیستند.
۳. این اصطلاح را پیاتلی-پالمارینی (۱۹۷۴) برای اشاره به موضوع پژوهش در دستور زایشی به کار برد.
۴. بسیاری از تحقیقات در این زمینه جای تردید دارند، در این باره بنگرید به هاووز و همکاران (۲۰۱۴).
۵. نگاه کنید به پیش‌گفتار سال ۱۹۹۵. اصطلاح د-زبان (زبان درونی از منظری درون‌گستر^۱) را چامسکی (۱۹۸۶) اول بار به کار برد به این امید که آشفته‌گی در معنای مبهم دستور از میان برود زیرا این واژه، هم به معنای چیز در دست تحقیق (یعنی همان د-زبان) فهمیده می‌شد و هم به معنای نظریه‌ای درباره آن چیز. من در آن اثر اصطلاح ب-زبان^۲ (زبان بیرونی) را نیز برای اولین بار به کار بردم تا معنای دیگری که از زبان فهمیده می‌شود را نشان دهم. در آن جا یادآوری نمودم که چه بسا هیچ تصور منسجمی از «ب-زبان» وجود نداشته باشد. این اصطلاح نیز از آن زمان تا کنون به معنای گوناگون به کار رفته است: گاه در خطاب به پیکره زبانی (ضرورتاً) متناهی به کار رفته، و گاه در اشاره به مجموعه عبارت‌های محصول تولید ضعیف^۳ در دستور زایشی یعنی همسنگ با فرمول‌های خوش‌ساخت^۴ در دستگاه‌های منطقی مصنوعی؛ شاید ب-زبان حتی در ارجاع به زبان طبیعی قابل تعریف نباشد، به همان دلایل که در چامسکی (۱۹۵۵) بحث شده. در بهترین حالت می‌توان مفهومی مشتق از تولید قوی ساختارها تلقی‌اش کرد. احساس من این است که اصطلاح ب-زبان را باید به

1. intensional

2. E-language

3. set of weakly generated expressions

4. well-formed

کلی نادیده گرفت.

۶ برای بحث بیش‌تر در این باره بنگرید به مقاله‌های گردآمده در گراف و ون‌اورک (۲۰۱۲). مطلب به روزتر را در چامسکی (۲۰۱۳b) و در دست چاپ) بخوانید. منابع نقل شده در این مقالات را نیز بنگرید.

۷. کوشش‌های پهلوان‌وارانه‌ای شده است تا خلاف این را ثابت کنند (البته فقط درباره جایگاه فعل کمکی، نه قید). هر بررسی که به قدر کافی شفاف و واضح صورت گرفته ناگزیر به شکست انجامیده (نگاه کنید به برویک و همکاران ۲۰۱۱). از این جالب‌تر هم این است که حتی اگر این گونه بررسی‌ها توفیقی هم می‌یافت، چیز جالبی دستگیرمان نمی‌شد. همه این کوشش‌ها از پاسخ به سوال چرا/در می‌مانند. چرا/این ویژگی‌های زبان همه جا هست و استثنا ندارد؟ من هیچ پاسخ درخوری به جز آن چه در این جا تکرار شد سراغ ندارم.

۸. بحث بیش‌تر را در چامسکی (۲۰۱۰) پیگیری کنید. بازشناختن این نکته مهم است که ساختار مفهومی نزد انسان تفاوت ریشه‌ای با عناصر نظام‌های نمادی/ارتباطی سایر حیوانات دارد (بنگرید به پیتو ۲۰۰۵، چامسکی ۲۰۱۳a)؛ این واقعیت خود مسأله‌ای جدی در راه پژوهش خاستگاه قوای شناختی انسان است.

۹. چندی از دیدگاه‌های اخیر را در چامسکی (۲۰۱۳b)، و در دست چاپ) ملاحظه کنید.

منابع

- Baker, M. (2003). *The atoms of language*. New York: Basic Books.
- Berwick, R., P. Pietroski, B. Yankama, and N. Chomsky. (2011). Poverty of the stimulus revisited. *Cognitive Science* 35, 1207 – 1242.
- Chomsky, N. (1951). *The morphophonemics of Modern Hebrew*. Master's thesis, University of Pennsylvania. Published, New York: Garland (1979). Reprinted, New York: Routledge (2011)
- Chomsky, N. (1955). *The logical structure of linguistic theory*. Ms., Harvard University and MIT. Excerpt from a 1956 revision published New York: Plenum (1975), reprinted Chicago: University of Chicago Press (1985).
- Chomsky, N. (1986). *Knowledge of language*. New York: Praeger.
- Chomsky, N. (2010). Some simple evo devo theses: How true might they be for language? In R. Larson, V. Déprez, and H. Yamakido, eds., *The evolution of human language: Bilingual perspectives*, 45–62. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chomsky, N. (2013a). Notes on denotation and denoting. In I. Caponigro and C.

- Cecchetto, eds., From grammar to meaning, 38–46. Cambridge: Cambridge University Press.
- Chomsky, N. (2013b). Problems of projection. *Lingua* 130, 33–49.
- Chomsky, N. Forthcoming. Problems of projection: Extensions. In C. Contemori and L. Dal Pozzo, eds., *Inquiries into linguistic theory and language acquisition: Papers offered to Adriana Belletti*. Siena, Italy: CISCL Press.
- Crain, S., and S. Nakayama. (1987). Structure dependence in grammar formation. *Language* 63, 522 – 543 .
- Einstein, A. (1950). On the generalized theory of gravitation. *Scientific American* 182/4, April.
- Graff, P., and C. van Urk, eds. (2012). *Chomsky's linguistics*. Cambridge, MA: MIT, MIT Working Papers in Linguistics.
- Hauser, M., C. Yang, R. Berwick, I. Tattersall, M. Ryan, J. Watumull, N. Chomsky, and R. Lewontin. 2014. The mystery of language evolution. *Frontiers in Psychology*, May 6. doi: 10.3389/fpsyg.2014.00401.
- Kayne, R. S. (2013). Comparative syntax. *Lingua* 130, 132 – 151.
- Longobardi, G. (2003). Methods in parametric linguistics and cognitive history. *Linguistic Variation Yearbook* 3, 101 – 138.
- Petitto, L.-A. (2005). How the brain begets language. In J. McGilvray, ed., *The Cambridge companion to Chomsky*, 84 – 101. Cambridge: Cambridge University Press.
- Piattelli-Palmarini, M., ed. 1974. *A debate on bio-linguistics*. Endicott House, Dedham, MA, May 20 – 21. Ms.
- Tattersall, I. (2012). *Masters of the planet* . New York: Palgrave Macmillan.

آن چه در این چهار فصل می‌خوانید، حاصل درس‌گفتارهای من طی سال‌های ۱۹۸۶ تا ۱۹۹۴ است. سی سال می‌شود که این مباحث جریان داشته، و دانشجویان، اساتید، و بسیاری افرادِ دیگر، از نهادها و رشته‌های گوناگون، در آن شرکت داشته‌اند. در این گفتارِ آغازین، زمینه‌های کلی آن چه را که در پی خواهد آمد شرح می‌دهم.

دو پرسش متفاوت، اما مرتبط، انگیزهٔ این پژوهش است: (یک) توانایی زبانی انسان باید برخوردار از چه شرایطی باشد تا بتواند با دیگر نظام‌های ذهن/مغز جور شود؟ و (دو) تا کجا می‌توان چیستی توانایی زبانی را از همین شرایط عمومی نتیجه گرفت، بی آن که به چیزی فراتر توسل جست؟ پرسش نخست دو جنبه دارد: (الف) سایر نظام‌های شناختی^۱ که زبان را در ذهن/مغز احاطه کرده‌اند چه شرایطی را بر زبان تحمیل می‌کنند؟ و (ب) با رعایت معیارهای عمومی سادگی در نظریه‌ها، که شواهد مستقلى هم در تأییدشان هست، چه شرایطی بر استعداد زبانی تحمیل می‌گردد؟ یعنی زبان باید چه ویژگی‌هایی داشته باشد تا نظریه‌ای ساده، اقتصادی، متقارن و نا هم‌پوش، آن را به خوبی توصیف و تبیین کند؟

پرسش ب دقیق نیست، ولی خالی از محتوا هم نیست؛ توجه به این چیزها، راهنمای پژوهش ما خواهد بود، درست همانند علوم طبیعی. به هر اندازه که بتوانیم این ملاحظات را روشن‌تر بیان کنیم و صورت بهتری به آن‌ها بدهیم، قادر خواهیم بود بپرسیم آیا دستگاهی مانند زبان می‌تواند با چنین شرایطی جور دربیاید یا نه. در مقابل، پرسش الف پاسخ مشخصی دارد، هرچند که گمانه‌زنی فقط تا جایی شدمی خواهد بود که دانش کنونی بشر دربارهٔ زبان و دستگاه‌های شناختی مرتبط با زبان نوری بر آن تابانیده باشد.

تا هر اندازه که پاسخ‌ها به پرسش دو مثبت باشد، می‌توان زبان را «دستگاه کاملی» به حساب آورد که برای سازش با محدودیت‌های بیرونی تحمیل شده بر خود، بهترین راه را پیدا می‌کند.

«برنامه کمینه‌گرا برای نظریه زبانی»^۱ جویای پاسخی به همین مسأله‌هاست.

پیشرفت به سوی این هدف، به ژرف‌تر شدن مشکلی در زیست‌شناسی می‌انجامد که هم‌اینک نیز چندان اندک نیست. دستگاهی همچون زبان چگونه در ذهن/مغز -یعنی در قلمرو جهان زنده^۲- پدید آمده؟ چرا ویژگی‌های اساسی زبان انسان را هیچ جای این قلمرو پیدا نمی‌کنیم؟ گهگاه، این مسأله را بحران در علوم شناختی^۳ می‌خوانند. آری این مسأله به‌راستی در میان است، ولی جای طرح‌اش در علوم شناختی نیست؛ بار این مسأله، در وهله نخست، بر دوش زیست‌شناسی و علوم مغز و اعصاب است، که در وضع کنونی‌شان، زمینه مساعدی ندارند که حقایق اثبات شده زبان را توضیح دهند. [۱] بیش‌ترین بهره‌هایی که از مطالعه موشکافانه و فنی زبان حاصل می‌آید، به باور من، معطوف به همین عرصه فراخ‌تر است.

برنامه کمینه‌گرا و پیشینیان دهه پنجاهی‌اش، درباره واقعیت زبان چند پیش‌فرض مشترک دارند، هر چند که با ادامه پژوهش‌ها، این پیش‌فرض‌ها نیز بیان‌های تازه یافته‌اند. یکی از این پیش‌فرض‌ها این است که بخشی از ذهن/مغز انسان به زبان -یا استعداد زبانی- اختصاص دارد و با دیگر بخش‌ها در تعامل است. گرچه درستی این فرض بدیهی نیست، ولی فرضی عقلانی به نظر می‌آید، و من نیز آن را، در کنار یک فرض دیگر، از پیش خواهم پذیرفت: استعداد زبانی دست کم دو جزء دارد که عبارت‌اند از یک دستگاه شناختی که داده‌هایی را ذخیره و پردازش می‌کند، و دستگاه‌های کنش^۴ که به این داده‌ها دسترسی دارند و به طرق گوناگون به کارشان می‌گیرند. ما در این جا به دستگاه شناختی علاقه مندیم.

دستگاه‌های کنش در هر زبانی، تا اندازه‌ای، متفاوت عمل می‌کنند به این خاطر باید جزء استعداد زبانی به حساب‌شان آورد، ولی به طور کلی، این دستگاه‌ها ویژه زبان خاصی نیستند؛ اثر محیط بر این دستگاه‌ها مانند اثر محیط بر نظام شناختی نیست.^۵ این ساده‌ترین فرض است، و غلط بودن آن معلوم نشده، ولی هیچ بعید نیست که واقعاً اشتباه باشد. چون هیچ جایگزین بهتری سراغ ندارم، مسأله گوناگونی زبانی را محدود به دستگاه شناختی می‌انگارم.

همچون پژوهش‌های گذشته، فرض خواهم کرد که دستگاه شناختی از طریق سطوح بازنمود^۶ با دستگاه‌های کنش تعامل می‌کند. بازنمود را در مفهوم فنی‌اش مراد می‌کنم. [۲] فرض

1. The Minimalist Program for linguistic theory

2. organic world

3. cognitive sciences

4. performance system

۵. فرایندهای آوایی تولیدی یا بعضی فرایندهای معنایی و مفهومی نمونه چیزی هستند که در دستگاه‌های کنش روی می‌دهد. معمولاً این فرایندها در همه زبان‌ها ثابت‌اند، هرچند تفاوت‌های جزئی در میان بعضی زبان‌ها دیده شده‌است. گوناگونی این دستگاه‌ها بسیار ناچیزتر از تنوعات معمولی دیگر نظام‌های شناختی مانند نحو است. -م

6. levels of representation

اختصاصی‌تر ما این است که دستگاه شناختی تنها با دو تا از این دستگاه‌های کنش «بیرونی» تعامل دارد: دستگاه‌های بیانی-ادراکی^۱ و دستگاه‌های مفهومی-نیتی^۲. با این حساب، دو سطح تعامل فرض می‌گیریم: یکی صورت آوایی^۳، در سطح تعامل بیانی-ادراکی، و دیگری صورت منطقی^۴، در سطح تعامل مفهومی-نیتی. «سطح تعامل دوگانه» بیان دیگر همان توصیف سنتی است که زبان را رابط آوا و معنا می‌خواند؛ قدمت این سنت به ارسطو و حتی پیش‌تر می‌رسد.

گرچه این فرض‌ها همواره صریح یا ضمنی-بدیهی انگاشته می‌شود، ولی هرگز بدیهی نیست. این که بیان و ادراک، هر دو یک سطح تعامل واحد داشته باشند، حتی در کلیات نیز بحث انگیز است، و چه بسا که در نادرستی آن بتوان دلیل آورد. [۳] مسائل مربوط به سطح تعامل مفهومی-نیتی، از این هم مبهم‌تر است و چندان شناخته شده نیست. این فرض بحث انگیز را هم می‌پذیرم، ولی فقط این نکته را یادآوری کنم که اگر چنین چیزی، حتی تا اندازه‌ای، درست از آب درآید، دستاوردی شگفت‌انگیز، و کشفی جالب توجه خواهد بود.

از اوایل دهه ۱۹۸۰، یعنی از همان هنگام که انگاره/اصول و پارامترها، در حال شکل‌گیری و تبلور بود، پرسش‌های نوآورانه‌ای که بعداً هدایت‌گر برنامه کمینه‌گرا شدند نیز آرام آرام در کانون توجه قرار گرفتند. نگاهی به تاریخ معاصر زبان‌شناسی یاری‌مان خواهد کرد که این پرسش‌ها را در بافت درست خودشان ببینیم. نیازی نیست بگویم که این اشارات سرفصل‌وار و گزینشی هستند، و در آیینۀ نگاه به گذشته معنا می‌یابند.

دستور زایشی در ابتدا با دو مسأله روبه‌رو بود: یافتن راهی برای توضیح رفتارهای ظاهری زبان‌های دنیا (چیزی که بعداً «بستگی توصیفی»^۵ نامیده شد)، و دیگری، تبیین این حقیقت که چنین دانشی [(دانش ناخودآگاه نسبت به پدیده‌های زبان مادری)] چگونه در ذهن شنونده-گوینده بومی بروز می‌کند («بستگی تبیینی»^۶). گرچه این آرمان در آن دوره چندان مورد توجه نبود، ولی برنامه تحقیقی‌ای را بازگو می‌کرد که احیاکننده دغدغه‌های نهفته در سنت غنی زبان‌پژوهی بود؛ سنتی که آخرین نماینده آن را اوتو یسپرسن^۷ باید دانست. [۴] یسپرسن دریافته بود که ساختار زبان، به واسطه انتزاع از تجربه پاره‌گفتارها^۸ «در ذهن گویشور موجودیت می‌یابد»؛ ساختار زبان «طرحی برای پاره‌گفتارها» به دست می‌دهد که «به قدر کافی قطعیت دارد تا بتواند راهنمای فرد در قالب‌بندی جمله‌های زبان خود باشد»؛ جمله‌هایی با «بیان آزاد»^۹ که برای

1. articulatory-perceptory (AP)
2. conceptual-intentional
3. Phonetic Form (PF)
4. Logical Form (LF)
5. descriptive adequacy
6. explanatory adequacy
7. Otto Jespersen
8. utterance
9. free expressions

گوینده و شنونده بدیع هستند.

می‌توانیم با کمک این ویژگی‌ها اهداف نظریه زبانی را تعریف کنیم: باید بدانیم آن «طرح» که یسپرسن از آن سخن می‌گوید دقیقاً چیست و چه روال یا تابع محاسباتی آن «بیان‌های آزاد» را می‌آفریند، و دیگر آن که این طرح یا روال چگونه در ذهن گوینده و شنونده پدید می‌آید - یعنی به ترتیب، مسأله بسندگی توصیفی و بسندگی تبیینی. برای رسیدن به بسندگی توصیفی در زبان دلخواه L، نظریه زبانی (دستور زبان L) باید وضعیت، یا دست کم جنبه‌هایی از وضعیتی را که استعداد زبانی در آن تثبیت شده شرح دهد. برای نیل به بسندگی تبیینی، نظریه زبانی باید وضعیت آغازین استعداد زبانی را شرح داده و نشان دهد که تجربه زبانی چگونه باعث می‌شود از این وضعیت آغازین به وضعیت نهایی زبان L رسید. یسپرسن همچنین باور داشت که تنها «در رابطه با نحو» است که می‌توان «به وجه مشترکی در گفتار انسان» رسید؛ «دستور جهانی (یا همگانی)» در نحو است که امکان وجود می‌یابد و از این رو، نظریه‌ای تبیینی در باب وضعیت آغازین استعداد زبانی باور پذیر می‌شود؛ ولی «هیچ کس ساخت‌واژه^۱ جهانی را حتی به خواب هم نمی‌بیند.» این اندیشه‌ها دوباره در پژوهش‌های زبانی بازتاب یافته.

در دوران معاصر، این دغدغه‌های سنتی کنار نهاده شد و چیزهای دیگری در کانون پژوهش قرار گرفت. این تغییر کانون بخشی متأثر از جریان رفتارگرا^۲، و بخشی متأثر از رویکردهای ساختارگرا^۳ بود؛ این جریان، از یک سو، دامنه تحقیق را از بنیان در تنگنا قرار داد، و از سوی دیگر، همت خود را به ثبت هرچه گسترده‌تر داده‌های زبانی گمارد و بازگشت به دغدغه‌های سنتی - و یقیناً معتبر - را به آینده موکول نمود. پرداختن به آن دغدغه‌های سنتی مستلزم فهم بهتر این واقعیت بود که زبان چیزی نیست جز «کاربرد نامتناهی ابزارهای متناهی»؛ این عبارت، تعبیر کلاسیک هومبالت است. پیشرفت‌هایی که در علوم صوری^۴ روی داد، چنین فهمی را ممکن ساخت، و راهی سازنده برای رویارویی با مسائل سنتی بازکرد. دستور زایشی را می‌توان پیوندگاه دغدغه‌های فراموش شده زبان پژوهی، و فهم نوین به دست آمده از علوم صوری دانست.

نخستین کوشش‌ها برای پرداختن به این مسائل به سرعت آشکار ساخت که دستور و فقه اللغة سنتی، حتی در مطالعه شده‌ترین زبان‌ها، به آستانه توصیف ابتدائی‌ترین حقایق زبان هم نرسیده است، چه رسد به تبیین و توضیح. دستورهای سنتی فقط به مخاطبی که از پیش صاحب دانش ناخودآگاه زبان، یا مطلع از زبان‌های دنیا است، سرنخ‌هایی می‌دهد؛ موضوع اصلی تحقیق، غالباً و به سادگی، نادیده گرفته می‌شد. آن دانش ناخودآگاه که پیش‌نیاز فهمیدن هر دستور زبانی

1. morphology
2. behaviorist
3. structuralist
4. formal sciences

است، آسان و بی‌زحمت، در دسترس همگان قرار دارد، به همین خاطر، همه تصور می‌کنند کتاب‌های دستور یا فرهنگ لغت، داده‌های زبانی گسترده‌ای را پوشش داده‌اند. ولی این توهمی بیش نیست؛ به محض آن که بخواهیم ذره‌ای از آن چه را که بدیهی انگاشته می‌شود شرح دهیم به این نکته پی می‌بریم: آن چه در آن دوره بدیهی انگاشته می‌شد، کل سرشت استعداد زبانی و جلوه‌های آن در زبان‌های دنیا بود.

این تغییر دیدگاه هرگز منحصر به مطالعه زبان نیست. همیشه وقتی پرسش‌های اساسی یک رشته علمی صورت‌بندی‌های دقیق‌تر پیدا می‌کنند، معلوم می‌شود که حتی پیش پا افتاده‌ترین پدیده‌ها از نظر دور مانده است، و همه آن توجیه‌های شهودی و شمی که ساده و قانع‌کننده پنداشته می‌شد، به کلی ناقص و ناتوان است. اگر قانع شویم که سبب از درخت می‌افتد، چون زمین محل طبیعی سبب است، هرگز علم مکانیک جای طرح جدی پیدا نمی‌کند. اگر ما هم به مختصر قواعد و مدخل‌های سنتی بسنده کنیم، عین همین حکم در مورد ما صادق خواهد بود. قواعد سنتی ساخت فلان جمله یا مدخل‌های مفصل‌ترین فرهنگ‌های لغت، حتی ذره‌ای از ساده‌ترین ویژگی‌های چیزی به نام جمله‌پرسی یا چیزی به نام واژه را توصیف نکرده‌اند.

پی بردن به این نکته که در پدیده‌های زبانی، غنا و پیچیدگی‌ای نهفته است که تا پیش از این حتی گمان هم نمی‌رفت، به ایجاد تنش میان بسندگی توصیفی و بسندگی تبیینی انجامید. روشن گشته بود که برای رسیدن به بسندگی تبیینی، نظریه وضعیت آغازین باید امکان‌گوناگونی اندکی داشته باشد، یعنی زبان‌های دنیا باید پیش از تجربه زبانی، آماده و دانسته باشند. گزینه‌هایی که دستور جهانی مجاز می‌شمرد باید بسیار محدود باشد. تجربه فقط کافی است که گزینه‌های محدود دستور جهانی را به چند صورت معین تنظیم کند، تا رنگین‌کمانی از تنوع و پیچیدگی در عبارت‌های زبان پدید آید و روابط آوا و معنا در آن عبارت‌ها تعریف شود؛ حتی سرسری‌ترین نگاه‌ها نیز آشکار می‌کند که چه گسست عمیقی میان دانش سرشار اهل زبان، و اندک داده‌های عرضه شده به آن‌ها وجود دارد. دستگاه‌های زایشی، به طرق گوناگون و در زبان‌های مختلف، به تعقیب و غنی‌سازی بسندگی توصیفی پرداختند، ولی هرچه در این راه پیش‌تر می‌رفتند، بسندگی تبیینی به کرانه‌های دورتر می‌گریخت. طیف عظیم پدیده‌های کشف شده، مشکل را وخیم‌تر می‌کرد، و این هنگامی بود که می‌کوشیدیم قواعد واقعی زبان‌های مختلف را صورت‌بندی کنیم.

همین تنش بود که برنامه پژوهشی دستور زایشی را در دوران آغازین‌اش تعریف می‌کرد — دست کم، چنین گرایشی وجود داشت و من به همین نکته علاقه‌مندم. از اوایل دهه ۱۹۶۰، پاشنه تحقیق بر این محور می‌گشت که از دستگاه قواعد پیچیده‌ای که برای زبان‌های دنیا تدوین شده بود، اصل‌های عمومی انتزاع شود و در پایان، قاعده‌هایی ساده باقی بماند که عملکردشان محدود به همین اصل‌های دستور جهانی باشد. قدم‌هایی که بدین سو برداشته شد، گوناگونی

قاعده‌ها و ساخت‌های زبان‌ها را کاهید؛ نتیجه آن که بسندگی تبیینی توانمندی هر چه بیش‌تری یافت. پژوهش‌ها جانب نظریه‌های ساده‌تر و طبیعی‌تر را می‌گرفت و با این کار، زمینه پیدایش رویکرد کمینه‌گرا، که در راه بود، فراهم شد. هیچ الزام منطقی وجود ندارد که سیمای کمینه‌گرا درست از آب درآید؛ چه بسا که نسخه «زشت‌تر»، پر قاعده‌تر، و پیچیده‌تر دستور جهانی درست باشد، و همین نسخه بتواند بازه گوناگونی‌های مجاز را محدود کند و ما از این راه، به هدف بسندگی تبیینی نزدیک شویم. ولی در عمل ثابت گشت که هر دو این مجاهده‌ها نیرودهنده یکدیگر هستند و دوش‌به‌دوش هم پیش می‌روند. اصل‌هایی که هم‌پوشی دارند، نمونه‌ای آموزنده بودند: بارها آشکار گشته بود که هر جا توجیه‌های تجربی هم‌پوشی پیدا می‌کنند، صورت‌بندی اصل‌ها اشتباه است؛ اصل‌های نا هم‌پوش باید جایگزین اصل‌های هم‌پوش گردند. این کشف چنان منظم بود که لزوم برطرف ساختن هم‌پوشی‌ها تبدیل به رکنی از ارکان پژوهش گشت. و چنان که گفتیم، یافتن ویژگی‌هایی از این دست در نظام‌های زیستی شگفت‌آور است.

همه این تلاش‌ها در چارچوب انگاره اصول و پارامترها به اوج رسید (برای اطلاع بیش‌تر، نگاه کنید به چامسکی ۱۹۸۱a). این رخداد، گسستی بنیادی از سنت غنی و هزاران ساله مطالعات زبانی بود و بسی ژرف‌تر از غسل میان نخستین دستورهای زایشی و بستر کهن موجود. شاید به همین خاطر بود که نخستین دستورهای زایشی بیش از آن که مقبول دستور نویسان ساختگرا واقع شود، برای دستور نویسان سنتی دلپسند بود. ولی بر خلاف اقبال دستور نویسان سنتی، رویکرد اصول و پارامترها مدعی شد که اندیشه‌های سنتی، که بخش بزرگی از آن یک‌جا وارد نخستین دستورهای زایشی شده بود، اساساً اشتباه و گمراه است و به‌ویژه، اشتباه است اگر تصور کنیم زبان قواعدی برای تولید ساخت‌های دستوری (مانند بند موصولی، مجهول، ...) دارد. رویکرد اصول و پارامترها باور داشت که زبان هیچ قاعده‌ای به مفهوم آشنای این لفظ - ندارد و ساخت‌های دستوری، حائز هیچ جایگاه نظری استواری نیستند، بلکه فقط مصنوعات یک دستگاه نامگذاری‌اند،^۱ و نه چیزی بیش از این. اصل‌های جهانی‌ای وجود دارد، و آرایه‌ای از گزینه‌های متناهی هم هست که چگونگی اجرای اصل‌ها را مشخص می‌کند (پارامترها)، ولی هرگز هیچ قاعده زبانی‌ویژه و هیچ ساخت دستوری - از آن نوع که در دستورهای سنتی می‌بینیم - وجود ندارد.

۱. چامسکی واقعیت ساخت‌های دستوری را با واقعیت صور فلکی مقایسه می‌کند؛ صور فلکی، واقعیت دارند، ولی تنها در حد نامی که بر آن‌ها نهاده‌ایم؛ امروزه ما می‌دانیم صور فلکی ستاره‌ها و کهکشان‌هایی هستند مجزا از یکدیگر که فقط در کنار هم به چشم ما می‌آیند و خود نسبتی با هم ندارند. نمونه دیگری که می‌آورد، نام جانداران است: «دلفین» یا «شیر» مقوله‌های زیست شناختی نیستند، بلکه نام‌هایی هستند که ما به پدیده‌های طبیعت داده‌ایم. بدین معنا، ساخت‌های دستوری فقط نام‌هایی هستند که ما بر طیف خاصی از پدیده‌های زبانی نهاده‌ایم. -

فرض می‌کنیم که دستگاه شناختی —هر زبان دلخواه را که فرض بگیریم— یک نظام محاسباتی^۱ و یک گنجینه واژگان دارد. گنجینه واژگان عناصری را تعریف می‌نماید که نظام محاسباتی برای تشکیل عبارت‌های زبانی —یعنی جفت‌های آوا و معنا— گزینش و تلفیق‌شان می‌کند —این‌ها فرضیات ما هستند. گنجینه واژگان، بدون هیچ گونه هم‌پوشی و به صورت بهینه، فقط داده‌های مورد نیاز نظام محاسباتی را فراهم می‌کند، و هر چیزی را که بتوان با مراجعه به اصول دستور جهانی یا ویژگی‌های عمومی زبان مربوطه پیش‌بینی‌اش نمود، کنار می‌گذارد. در حقیقت، اقلام حاضر در گنجینه واژگان مقوله‌های جوهری^۲ هستند؛ ما این مقوله‌ها را اسم، فعل، صفت، و حرف اضافه تلقی می‌کنیم و از پرسش‌هایی جدی درباره سرشت آن‌ها و روابط میان‌شان چشم می‌پوشیم. مقوله‌های دیگری هم وجود دارد که نقشی^۳ می‌خوانیم‌شان (مانند عنصر زمان^۴، متمم‌ساز^۵، ...)؛ فعلاً نیازی نیست که این اصطلاح را دقیق‌تر تعریف کنیم، چرا که با ادامه بحث، به این منظور دست می‌یابیم.

در رویکرد اصول و پارامترها، مسأله رده‌شناسی^۶ و گوناگونی زبان‌ها چهره‌ای متفاوت با گذشته پیدا می‌کند. تفاوت زبان‌ها و رده‌شناسی، به انتخاب‌های پارامتری باز می‌گردد. برنامه پژوهشی ما می‌تواند به این امر بپردازد که این انتخاب‌های پارامتری چه هستند، و در کدام بخش‌های دستگاه زبان یافت می‌شوند. یکی از طرح‌های موجود این است که پارامترها محدودند به مشخصه‌های صوری^۷؛ و این مشخصه‌ها، هیچ خوانشی^۸ در سطوح تعامل ندارند. [۵] فرضیه قوی‌تری هم هست که بر اساس آن، پارامترها فقط به مشخصه‌های صوری مقوله‌های نقشی محدودند (نگاه کنید به بورر ۱۹۸۴، فوکویی ۱۹۸۶، ۱۹۸۸). این فرضیه‌ها را می‌توان بیان مجدد بخشی از دیدگاه یسپرسن درباره تمایز نحو و ساخت‌واژه به حساب آورد. به گمان من، چیزی از این دست باید درست باشد، ولی اصلاً نخواهم کوشید که موضوع را روشن‌تر کنم، چرا که در منظر کنونی، دانسته‌ها کم‌تر از آن‌اند که بتوان فرضیه‌های قوی مطرح نمود.

به این ترتیب، فراگیری زبان را باید فرایند تنظیم پارامترهای مجاز وضعیت آغازین پنداشت. سلسله‌ای از انتخاب‌های پارامتری یک زبان را تعریف می‌کند؛ منظورمان البته زبان در آن مفهوم فنی مورد علاقه‌مان است، یعنی د-زبان مورد اشاره چامسکی ۱۹۸۶b که ناظر به «درونی

1. computational system

2. substantive categories

3. functional categories

4. tense

5. complementizer

6. typology

7. formal features

8. interpretation

بودن»، «فردی بودن»، و «درون‌گستر بودن» است.^۱

صورت‌بندی مسائل، چنان که در انگاره اصول و پارامترها تعقیب می‌شود، یک مشکل عمده به بار می‌آورد: اگر بگوئیم زبان‌های دنیا، هر کدام، معادل‌اند با یک وضعیت تثبیت شده معین استعداد زبانی، ادعایمان دچار یک نارسائی خواهد بود. به سختی می‌توان باور داشت که وضعیت نهایی، جلوه‌ای باشد از وضعیت آغازین استعداد زبانی به علاوه پارامترهای تنظیم شده. بلکه، هر وضعیت استعداد زبانی محصول تصادفی تجارب درهم‌آمیخته است، که فی‌نفسه، جذابی نیست، ندارد، درست همان‌طور که انبوه پدیده‌های جهان طبیعت برای پژوهش‌گران جذاب نیست (و به همین دلیل است که دانشمندان، به جای ثبت و ضبط رویدادهای طبیعی، دست به آزمایش می‌زنند). باور شخصی من این است که اگر خواهان فهم ویژگی‌های واقعی استعداد زبانی هستیم، به آرمانی‌سازی^۲‌هایی بسیار گسترده‌تر از آن چه انجام شده، نیاز داریم. [۶] همین آرمانی‌سازی‌های اندک نیز فراوان بدفهمی و سردرگمی در پی داشته است؛ فایده‌ای نمی‌بینیم که در این مجال به آن‌ها بپردازم. باید به خاطر داشت که *آرمانی‌سازی* نامی گمراه‌کننده است و افسوس که تنها راه عقلانی برای فهم حقیقت، آرمانی‌سازی خوانده می‌شود.

انگاره اصول و پارامترها، بیش از آن که یک فرضیه باشد، گمانه زنی‌ای جسورانه است. با این همه، بر مبنای آن چه امروزه فهمیده‌ایم، فرضیات اساسی این انگاره، همگی معقول هستند، و راهی که انگاره اصول و پارامترها برای رفع تنش میان بسندگی توصیفی و بسندگی تبیینی پیش می‌نهد، راهی طبیعی است. در واقع، آن انحراف عظیم از سنت، توانست نخستین روزه‌های امید برای پرداختن به مسأله بسندگی تبیینی را بگشاید؛ مسأله‌ای که سخت‌تر از آن پنداشته می‌شد که بتواند موضوع پژوهش باشد. نخستین کارها در سنت دستور زایشی به دنبال یک روال ارزیابی می‌گشتند که بتواند از میان نظریه‌های زبانی (یا دستورهای) همساز با قالب^۳ تعیین شده دستور جهانی، یکی را که با داده‌ها سازگار است، انتخاب کند. به جز یک مفهوم «عمل‌پذیری»^۴ که آن هم نیمه‌کاره رها شده بود، هیچ احتمال دیگری قابل تصور نبود (چامسکی ۱۹۶۵). ولی اگر چیزی همانند مفهوم د-زبان در انگاره اصول و پارامترها، به همین شکل دقیق کنونی، به اثبات برسد و سرشت راستین زبان، که پیش‌فرض مطالعه درباره دستگاه‌های کنش، فراگیری، روابط اجتماعی، ... است، شرح داده شود- آن گاه می‌توان چشم انتظار طرح جدی مسأله بسندگی تبیینی بود. آن هنگام، مسأله اصلی این خواهد بود که ارزش‌های متناهی و پُرشمار پارامترهای جهانی چگونه در اثر تجربه تنظیم می‌شوند؛ این کار به هیچ روی ساده نیست، ولی دست کم،

۱. نگاه کنید به فصل یکم. م

2. idealization

3. format

4. feasibility

راهی برای پیگیریِ ثمردارِ آن وجود دارد.

اگر این اندیشه‌ها در مسیر درست باشند، باید تنها یک نظام محاسباتی برای زبان بشری داشته باشیم و تنوع واژگانی هم طیف کوچکی باشد. تنوع زبان‌ها، در سرشت خود، مسأله‌ای ساخت‌وازی است؛ بخشی از مسأله تنوع نیز مربوط است به این که چه بخش‌هایی از محاسبات، آشکار انجام می‌شوند [یعنی اثر آوایی دارند]؛ این نکته، به لطف نظریه ژان-روژه ورنو^۱ دربارهٔ حالت انتزاعی^۲ و مطالعات جیمز هوانگ^۳ دربارهٔ تنوع رده‌شناختی عنصر استفهامی و ساخت‌های مربوطه، مورد توجه قرار گرفت.

توضیح همهٔ گوناگونی زبان‌ها بر پایه رویکردِ اصول و پارامترها کمی مبالغه است. بدیهی است که اگر داده‌های کافی برای انتخاب‌های دیگر وجود داشته باشد، گوناگونی‌های بیش‌تری را در زبان‌ها خواهیم دید. چندین گسترهٔ دیگر از این دست سراغ داریم. مثلاً بخش‌هایی از واج‌شناسی، و همچنین «قراردادی‌های سوسوری» یا همان انتخاب نشانه‌های آوایی برای معناها، که بخش عمده‌ای از گنجینه واژگان است. از این مسائل، و نیز از بسیاری دیگر که ظاهراً ارتباط محدودی با نظام محاسباتی زبان بشری دارند، می‌گذرم؛ این حوزه‌ها در پژوهش حاضر مورد توجه نیستند هرچند در جای خود مهم اند، از جمله: تطور حوزه‌های معنایی، چگونگی گزینش از گنجینهٔ واژگان توسط امکانات دستور جهانی، و بسیاری مسائل نه چندان آسان دیگر دربارهٔ رابطهٔ اقلام واژگانی و دستگاه‌های شناختی دیگر.

مشابه با نخستین طرح‌های ارائه شده در دستور زایشی، صورت‌بندی انگارهٔ اصول و پارامترها منجر به کشف طیف گسترده‌ای از پدیده‌های تجربی جدید شد، و دست کم دربارهٔ بعضی چیزها آگاهی به دست آوردیم. پرسش‌هایی که اکنون مجال طرح روشن یافته‌اند، و حقایق تجربی‌ای که این پرسش‌ها هویدا ساخته‌اند، هم عمیق‌اند و هم گوناگون، و این خود قدمی امیدبخش و دلگرم‌کننده است.

با فروکش کردن تنش میان بسندگی توصیفی و بسندگی تبیینی، و اولویت یافتن دومی، ماموریت ما بس دشوارتر و جالب‌تر می‌شود. اولین تکلیف این است که نشان دهیم پیچیدگی و گوناگونی ظاهری پدیده‌های زبانی، وهمی و شبه‌پیداری^۴ است، یعنی از برهم‌کنش اصل‌های ثابت، تحت تغییرات جزئی محیطی به دست می‌آید. تغییر منطقی که رویکرد اصول و پارامترها به بار آورد، باعث شد که پرسش‌های گذشته دربارهٔ نقش و جایگاه «سادگی» در نظریهٔ زبانی جلوهٔ دیگری پیدا کند. چنان که در اولین کاوش‌های دستور زایشی بحث می‌گشت، این گونه

1. Jean-Roger Vergnaud

2. abstract Case

3. James Huang

4. epiphenomenal

ملاحظات دو صورت دارند، یعنی میان دو چیز تمایز آشکار قائل می‌شوند: یکی، مفهوم نادقیق، اما ناتهی سادگی است که در عموم پژوهش‌های خردمدار جریان دارد، و دیگری، معیار درون‌نظریه‌ای سادگی است برای رسیدن به بهترین د-زبانی که با داده‌های محیطی سازگار باشد (نگاه کنید به چامسکی ۱۹۷۵ا، فصل چهار). مفهوم اول سادگی مختص مطالعه زبان نیست، ولی مفهوم درون‌نظریه‌ای دوم، بخشی از دستور جهانی، یا به دیگر سخن، بخشی از روال تعیین رابطه میان تجربه و د-زبان است و نقشی همچون یک ثابت^۱ فیزیکی بازی می‌کند. در آن دوران، تجسم مفهوم درون‌نظریه‌ای سادگی روال ارزیابی^۲ بود که میان دستورها (به بیان امروزی، د-زبان‌های) سازگار با قالب مجاز دستگاه قواعد یکی را انتخاب می‌کرد. رویکرد اصول و پارامترها راهی گشود تا قدم فراتر از این هدف محدود، و البته نه چندان ساده، بگذاریم و به مسأله بسندگی تبیینی بپردازیم. بدون روال ارزیابی، جایی برای معیار درونی سادگی نمی‌ماند. با این حال، اندیشه‌هایی شبیه قبلی‌ها، اما در هیأتی نو، دوباره ظاهر شد؛ این بار، ملاحظات اقتصادی که میان اشتقاق‌های رقیب به‌صرفه‌ترین را برمی‌گزینند و اشتقاق‌های نا بهینه را -در مفهوم درون‌نظریه‌ای- مسدود می‌کنند، کانون توجه شدند. مفهوم بیرونی سادگی البته دست‌نخورده باقی مانده، و گرچه هنوز تعریف دقیقی ندارد، نقش همیشگی‌اش را حفظ کرده است.

در این گذر، پرسش‌های فراتری پیش می‌آید؛ منظوم پرسش‌های کمینه‌گراست. زبان تا چه اندازه «کامل» است؟ دست کم، می‌توان انتظار داشت که در مشخصه‌های ساخت‌وازی-صوری واژگان و در ویژگی‌هایی که از سوی سطح تعامل بیانی-ادراکی بر زبان تحمیل می‌شود، به «تقصان‌هایی» برخوردیم. پرسش اساسی این است که آیا انحراف از ضرورت مفهومی محض، را می‌توان به این بخش‌های استعداد زبانی واگذار نمود؟ در صورت پاسخ مثبت، نظام محاسباتی زبان بشری، به‌جز آن چه به سطح‌های تعامل بیرونی مربوط است، نه تنها دستگاهی یگانه خواهد بود، بلکه به گونه‌ای جالب، بهینه عمل می‌کند. همین مسأله را می‌توان از زاویه دیگر نگریست: می‌خواهیم بدانیم که بر اساس شواهد موجود ناگزیریم که چه قدر ساختار به استعداد زبانی اضافه کنیم؟ و اگر ناگزیر از چنین افزودن‌هایی شدیم، لازم است که هر مورد انحراف از طراحی «کامل» را به دقت تحلیل کنیم و برای این انحراف‌ها، توجیه‌های شایسته بیابیم.

پیشروی به سوی این هدف، توصیف پدیده‌های تجربی در پاسخ به پرسش‌های الف و ب را دشوارتر خواهد کرد: پاسخ‌ها باید در همه حال، در قالب شرایط سطوح تعامل و آثار منتج از این سطوح باشد، یعنی ضرورت مفهومی داشته باشند (سادگی، در معنای برون‌نظریه‌ای). بار توضیح شواهد تجربی، پیش از این نیز در هر نظریه‌ای که از جنس اصول و پارامترهاست، سنگین بوده،

1. constant

2. evaluation metric

و اکنون این تکلیف بسیار سخت‌تر می‌شود.

با این اوصاف، پرسش‌های پیش رو، بی‌اندازه جالب‌اند. به باور من، همین اندازه که اکنون توانسته‌ایم چنین پرسش‌هایی را، دست کم، صورت‌بندی کنیم، و حتی در مواردی به موفقیت‌هایی برسیم، اهمیتی چشمگیر دارد. اگر اندیشه‌ورزی در این سمت و سوها، حتی اندکی قرین توفیق باشد، آینده‌ای پُر بار و هیجان‌انگیز فراروی پژوهش زبان و رشته‌های وابسته خواهد بود.

فصل‌هایی که در پی می‌آید، تقریباً و نه کاملاً، به ترتیب زمانی نگاشته شده‌اند. نخستین فصل، به اتفاق هاروارد لسنیک^۱، و برای چاپ در کتابی دربارهٔ کلیاتِ نحو تدوین گشته (چامسکی و لسنیک ۱۹۹۳)؛ این بخش، مقدمه‌ایست بر رویکردِ اصول و پارامترها، البته بر اساسِ فهمی که در سال ۱۹۹۱ از این رویکرد داشتیم. این فصل فقط به‌عنوان زمینهٔ کلی بحث آورده شده است. فصل دوم (چامسکی ۱۹۹۱c)، در سال ۱۹۸۸ به تحریر در آمده و بیش‌تر آن، مبتنی است بر درس‌گفتارهای من در دانشگاه‌های توکیو و کیوتو در سال ۱۹۸۷ و نیز درس‌گفتارهای اِم آی تی در سال ۱۹۸۶. فصل سوم (چامسکی ۱۹۹۳)، در سال ۱۹۹۲، و بر اساس درس‌گفتارهای ترم پاییز ۱۹۹۱، نوشته شده است. این سه فصل، به ممکن بودنِ رویکردِ کمینه‌گرا می‌پردازند و برخی خطوط کلی را نمایان می‌سازند؛ در خلال این بحث برخی از کانونی‌ترین حوزه‌های نحو را از منظر رویکردِ کمینه‌گرا تحلیل می‌نمایم. مقالهٔ چامسکی ۱۹۹۴b، که خود برپایهٔ درس‌گفتارهای پاییز ۱۹۹۳ است، نمای فراهم آمده در فصول پیشین را بازبینی کرده و آن را به پهنه‌های دیگری می‌کشانند. فصل چهارم دربردارنده همین مقاله است که گسست از مسیرهای گذشته محسوب می‌شود؛ چارچوب‌های مفهومیِ رویکردِ کمینه‌گرا در این فصل بسیار جدی‌تر گرفته شده و تلاش گشته که به شیوه‌ای سامان‌مندتر، آن اندیشه‌های راهنما، سرلوحهٔ کار قرار گیرد. در این راه، هر آن چه در چامسکی ۱۹۹۴b و سه فصلِ پیشین آمده دستخوش بازاندیشی‌های گسترده می‌شود. دانسته‌ها در اثرِ کشفیاتِ تجربی و نگرش‌های نظریِ نو، به سرعت در حالِ دگرگونی است. آن چه که امروز معقول به نظر می‌آید، فردا چهره‌ای دیگر پیدا می‌کند. فصل‌های یکم و دوم، غالباً، از منظری واحد نگاشته شده‌اند. این رویکرد در فصل سوم تغییر می‌کند و در فصل چهارم تغییرات بسیار بیش‌تر می‌شود. گرچه چارچوبِ کلی پابرجا مانده، ولی پیرایش‌ها اساسی هستند. مفهوم‌ها و اصل‌هایی که در یک فصل بنیادی پنداشته شده، در فصل دیگر به چالش کشیده شده و در فصل بعد کنار افکنده شده است. از جملهٔ این مفاهیم و اصل‌های متروک، ابزارهای اساسی نظریهٔ معیار گسترده^۲ هستند که رکن رویکردهای اصول و پارامترها بودند، از جمله، ژ-ساخت^۳،

1. Howard Lasnik

2. Extended Standard Theory (EST)

3. D-Structure

ر-ساخت^۱، حاکمیت^۲، اصل فرافکنی^۳ و معیار تتا^۴، و سایر شرط‌هایی که در ژ-ساخت و ر-ساخت برقرار بودند، اصل مقوله تهی^۵، کل نظریه اکس-بار^۶، عملیات حرکت آلفا^۷، فرضیه انشقاق تصریف^۸، و بسیاری چیزهای دیگر. همه این‌ها را بدروود گفته‌ایم، یا به تدریج، در آن‌ها بازبینی‌های اساسی کرده‌ایم، به‌ویژه در فصل پایانی.

حاصل‌نهایی دیدگاه کمینه‌گرا، سیمایی از زبان خواهد بود که حتی با دیدگاه پیشین، یعنی نظریه اصول و پارامترها تفاوت فاحش دارد. نمی‌دانیم این قدم‌ها سمت و سوی درست دارند یا نه؛ تنها گذشت زمان است که پاسخ‌مان خواهد گفت.

-
1. S-Structure
 2. government
 3. Projection Principle
 4. θ -Criterion
 5. Empty Category Principle (ECP)
 6. X-Bar theory
 7. Move α
 8. split Inflection